

است همواره جترقیات بیشتری نائل شود و ملت ایران نیز زیر بسوق شیر و خورشید که بر فراز کاخ ابيض افراشته شده و مظهر مین عزیز ماست شاهد پیشرفت‌های عزیز بوده باشد. دنیای امروز پس از جنگ خانمانسوز بین‌المللی با نظر اهمیت آمیخته با احترام بمسکو پایتخت بزرگ شوروی نظاره میکند. این پایتخت کهن سال که در طی هشتصد سال مواجه با وقایع و حوادث تاریخی مهمی بوده و بمسیر تکاملی خود ادامه میداده است، امروز مرکز راهنمایی شده‌های زحمتکش گیتی قرار گرفته برای اینکه بتوانیم وضع فعلی شهر بزرگ مسکورا با گذشته مقایسه کنیم اکتفا دارد اوراق تاریخ را بهم زده و از لابلای آن حوادثی را که برای این شهر بزرگ گذشته است جستجو کنیم. بدیهی است شرح تاریخ یک چنین مرکز مهم اجتماعی، سیاسی و اقتصادی آنهم در یک دوره هشتصد ساله کاری نیست که در حد حوصله یک جلسه سخن رانی باشد فقط ممکن است روش مطالب را بطور فهرست ذکر نمود:

نام مسکو برای اولین بار در مدارک تاریخی سال ۱۱۴۷ ذکر شده است. در این تاریخ امیر مسکو یوری دولگوروکی در محل کرملین ملکی داشت و یکی از مستخدمین خود را بنام سویاتا سلاو-الگوویچ را بملک خود دعوت نمود و این مهمانی تاریخی شد، ولی مورخین معتقدند که مسکو قبل از این تاریخ هم وجود داشته، زیرا از کاوشهای زیرزمینی اشیائی کشف شده که دال بر وجود این شهر است.

مسکو همیشه اهمیت بازرگانی داشته و واسطه بین شرق و غرب و شمال و جنوب بوده است. نعل جدید نمیتواند تصور کند که شهر زیبا و با عظمت مسکو چه منظره‌ای در دوران قدیم داشته است و قیافه فعلی شهر چه تفاوت‌هایی با گذشته خود نمود. مرکز اصلی شهر کرملین بوده و مسکو زائیده آنست، هشتصد سال قبل چند خانه پراکنده در زاویه جنوب غربی کرملین بوده و دیوار یا کمربندی از چوب آنها را احاطه کرده بود و این خانه‌ها در مسیر رود مسکو و انگلینیا واقع شده بودند. در اطراف آن جنگل وسیع و انبوهی بود که هنوز اسمی از آن باقی است و دروازه‌ای بنام بورو وینسکایا موجود است که حاکی از وجود آن جنگل میباشد. در ساحل مقابل رود مسکوا که بوسیله امواج رودخانه جویده شده بود با طلاقیها و چمنزارهای بزرگی دیده میشد. سالها میگذشت و دهکده مسکو در تحت اداره کنت دولگوروکی بسر میبرد. باید دانست که مسکو

از راه رودخانه ولگا با ایران و سایر کشورهای خاور مرتبط میشد و از
راه رودخانه دن ارتباط با دریای آزوف و دریای سیاه و متصرفات
ایتالیایی پیدا میکرد. بدین مناسبت دسته‌ای از نویسندگان معتقدند
که علت رونق مسکو همین عوامل اقتصادی و بازرگانی بوده است. عده‌ای
دیگر از دانشمندان معتقدند که قبائل سلاو در طی قرن‌ها در مقابل هجوم
ملل دیگر برای حفظ خود ناچار بودند این مرکز را تقویت نمایند.
در سال ۱۲۳۸ سردار مغول باتای و تاتارها بروسیه حمله نمودند و
مسکورا آتش زدند. موقعی که شوخا میشد مغول حمله خود را آغاز کرده
بسی و چهار هزار نفر در نتیجه غارت و حریق جان سپردند و هزارها
خانه طعمه حریق واقع شد. ولی رفته رفته بر اهمیت مسکو اضافه میشد
و شهر توسعه پیدا میکرد. در قرن نوزدهم امیر مسکو بر سایر امرا
تسلط پیدا کرد و نفوذ خود را بسط داد. یکی دیگر از علل ترقی مسکو
انتقال کشیش بزرگ بمسکو میباشد و بدین مناسبت مسکو پایتخت
روحانی روسیه شد و دیگر آنکه مرکز تجارت از کیف بمسکو انتقال
یافت و جمهوری ژن ایتالیا که قبلاً با کیف تجارت میکرد از این پس با
مسکو روابط تجاری برقرار نمود و بتدریج نواحی امپراتورین هم به
مسکو ملحق گردیدند. بنا بر این مسکو مرکز تجاری روحانی و سیاسی
گردید. در هر حال شکی نیست که در قرن چهاردهم مسکو یک مرکز مهم ملی
بنام عیرفته و سایر خانهای روس در موقع بروز خطر با خان مسکو همراه
میشدند و بدینوسیله بقاء خود را تامین مینمودند. اهمیت مسکو در
سالهای هجوم تاتارها بخاک روسیه آشکار گردید. در سال ۱۲۸۵ دیمتری
دانسکوی پادشاه مسکو که نیروهای روس را جمع و متحد کرده بود در
راس کلیه اردوهای روس عازم جنگ با اردوی مامای خان تاتار گردید.
اردوی مزبور در ساحل شمالی بحر خزر استقرار یافته و مقر خود را
قرل اردو (یعنی اردوی طلائی) قرار داده بودند. دانسکوی در جنگ
خونینی که در صحرای کولیکوف واقع شد شکست فاحشی با اردوی تاتارها
داد و این شکست موجب اتحاد مردم روسیه گردید و اتفاق ملل روسی را
تسریع نمود و روسها یقین حاصل کردند که با اتحاد بین امراء روسیه
میتوانند از تسلط تاتارها رهائی یابند. روسها نه فقط در مقابل
تاتارها بلکه در مقابل خانهای لیتوانی و ناخوتاز لهستانها و
سایرین نیز کشور خود را حفظ مینمودند.

بتدریج بر اهمیت و وسعت مسکو افزوده می‌شد و دیوارهای سنگی و دندان‌دار که دارای برج‌های نوک‌تیز بود بجای دیوارهای چوبی‌ساخته میشد. سپس قصور و مخازن اسلحه و کلیساها در داخل قلعه محصور کرملین بنا میگردد و خانه‌هایی در چمنزارها و مزارع اطراف قلعه می‌ساختند و کوچه‌های پیچ‌درپیچ آنها را به‌یکدیگر اتصال میدادند. در آن زمان بازارهای فروش گوشت شکار بنام " اختری ریاد " مهمترین مرکز تجارتي مسکو محسوب میگردد.

دراثر مساعی دیپمتری دانسکوی تغییرات مهمی در وضع شهر و آبادی روی داد یکی دیگر از سلاطین که در نیمهٔ قرن چهاردهم برای توسعهٔ مسکو زحمت‌کشید ایوان کالیتا بود. معابد سنگی زیادی ساخت و پناه گاه‌های دیگری نیز ایجاد نمود. زمان گذشت و در قرن پانزدهم دوره استقرار حکومت روسیه فرا رسید. در زمان سلطنت ایوان مخوف‌خان - های کوچک محلی بتدریج از بین می‌روند و بجای آنها یک دولت واحد روسیه بوجود می‌آید که دارای سیاست خارجی است. تصرف شهر کاژان و حاجی‌ترخان و لیونی در عصر ایوان مخوف میباشد. در این زمان نیز بناهای مفصل ساخته شده و دروازه‌های سنگی و معابد زیبا بنا شده است. خدمات مسکو به‌دایت رهبران خود عبارت از آنست که شال‌سوده وحدت روسیه مجزا از یکدیگر را در یک دولت واحد بایک حکومت واحد و رهبری واحد ریخته‌است زیرا هیچ دولتی نمیتواند برسد اقتصاد و مدنی خود امیدوار باشد مگر آنکه دارای حکومت مرکزی واحد بوده باشد. آنوقت است که میتواند با استقلال خود اطمینان داشته باشد. در پائیز سال ۱۶۱۰ مسکو به‌تصرف ژبگیسموند پادشاه لهستان در می‌آید و بهار سال بعد مردم مسکو شورش میکنند و ژبگیسموند تنهاراه علاج خود را در این می‌بیند که شهر را آتش‌بزند. این حریق مردم شهرهای دیگر را بهیجان آورد و در نیژنی نوو گورود نیروی مسلحی تشکیل شد که به‌کمک مسکو آمد و آنها نجات داد. در نیمهٔ قرن شانزدهم یکنفر انگلیسی بنام فلچر گفته‌است که مسکو از لندن بزرگ‌تر است. یکنفر ایتالیائی میگوید دو برابر فلورانس و دو برابر پراگ میباشد. یکنفر فرانسوی بنام مارگرت میگوید دیوارهای مسکو طولانی‌تر از دیوارهای پاریس است. دور شهر در حدود ۱۶ کیلومتر بوده‌است. حال در قرن هفدهم هستیم: تجارت روسیه رونق بسزائی گرفته‌است و مسکو مرکز

بازارهای داخلی روسیه بشمار میرود، در اوایل این قرن چهل هزار خانه در مسکو بوده است، ولی ارقام صحیح از ۱۷۵۱ با اینطرف در دست میآید. مسکو در همین حال مقر دولت و مرکز حل مشکلات سیاسی اروپای خاوری محسوب میشد و هیچ موضوع مشکلی در اروپای خاوری بدون شرکت دولت مسکو حل نمیشد. انتقال پایتخت از مسکو به پتروسبورگ در زمان بطرکبیر نیز چندان تأثیری در آبادی شهر نداشت زیرا فقط مقر دولت آنجا انتقال یافته بود والا مسکو مثل سابق مرکز اقتصادی کشور بود در قرن هیجدهم مسکو از لحاظ فرهنگی موقعیت مهمی احراز کرد. در سنه ۱۷۵۵ دانشگاه مسکو بهمت لاما نوسوف دانشمند روسی تشکیل شد. چندین مؤسسه فرهنگی از قبیل کتابخانه و انجمن های ادبی و علمی و چاپخانه که اولین روزنامه روسی بنام اطلاعات مسکو را بطبع رسانیدند اثرگشت. در آنموقع دانشگاه مسکو دارای فقط سه دانشکده، حقوق، طب و فلسفه بود و فقط ده استاد یعنی سه نفر حقوق سه نفر طب و چهار نفر منطق و فلسفه و تاریخ تدریس میکردند. لزاریف ارمینی یک مدرسه عالی برای تدریس زبانهای شرقی و عربی و فارسی و ترکی و آرمینی تاسیس نمود و فارغان تحصیل های این مدرسه از طرف وزارت خارجه روسیه استخدام و برای خدمت در سفارتخانه ها و قونسول گریها در ممالک شرق نزدیک اعزام می شدند.

در این زمان در مسکو ۱۶۲۵۸ خانه مسکونی وجود داشت و بتدریج از تعداد خانه ها کاسته میشد. زیرا بجای خانه های چوبی که در اثر حریق از بین میرفت خانه های سنگی بنا میشد و عده بیشتری در آن زندگی میکردند و هر خانه دارای تمام حواش زندگی از قبیل حمام و باغچه و غیره بود، بطوریکه در سال ۱۷۸۴ فقط ۸۴۲۶ خانه وجود داشت، اینک که به سال ۱۸۱۲ میرسیم مسکو دچار حادثه مهم تاریخی دیگری میشود که قابل ذکر میباشد و نقشی که برای مبارزه برای حفظ استقلال ملی خود در جهان بازی میکنند شایسته تمجید است و آن مقاومتی است که در برابر قشون فرانسه نمود. ناپلئون که همه جا از باده فتح و ظفر بر مست بود در تاریخ ۲۴ ژوئیه ۱۸۱۲ قشون خود را بدروازه مسکو رسانید و بارش خود امر داد تا مسکو را تصرف نمایند لکن خیال خامی در مغز خود مویخت. مسکو دژ شکستناپذیری بود که ممکن نبود افراد میهن پرست آن تن بذلت در دهند، سردار بزرگ روسی بنام کوشوف تصمیم گرفت مسکو را بدون نبرد تسلیم دشمن نماید تا بقوایش صدمه وارد نیاید و

در این حال فرصت برای جمع آوری وانهدام دشمن داشته باشد. در دم آخر که قشون ناپلئون برای وارد ساختن آخرین ضربت خود آماده بود و وارد شهر گردید شهر را مشتمل مشاهده نمود و تل خاکستری بهسش بدشمن تمویل نشد. در نتیجه حریق که بدست اهالی انجام شده بود ۷۳ درصد خانه های مسکو منهدم گردیده بود، بدین معنی که قبل از حمله ناپلئون ۸۷۷۱ خانه مسکونی و ۳۸۷ خانه دولتی و جمعا ۹۱۵۸ خانه وجود داشت. از این مقدار ۲۵۶۷ بنای سنگی و ۶۵۹۱ بنای چوبی بود و در نتیجه حریق ۶۳۴۱ خانه طعمه حریق واقع شد. این قربانی بود که ملت برای نجات مین داد و ناپلئون برای اولین بار با شکست مواجه شد و مجبور به بازگشت گردید و از همان تاریخ ستاره اقبالش افول کرد و بقول ویکتور هوگو شاعر نامی فرانسه برای اولین بار عقاب سرش را خم کرد *Pour la Premiere fois l'aigle baissait la tete* یعنی ناپلئون که بواسطه نبوغش عقاب خوانده میشد سرش را بزیواندا و بهیوق امپراطوری فرانسه که آنهم دارای علامت عقاب بود برای اولین دفعه سر تعظیم فرود آورد. ارتش ناپلئون در حالی که مسکوی سوزان را در عقب خود باقی می گذاشت بطوری تارومار شد که نه فرمانده میشناخت و نه هرچم. دهر روز ارتش عظیم نام داشتند و امروز گله گوسفند. عقاب فرانسه در شهر مسکو به ریخت و منهوم شد جاشیکه عقاب پیر پیر بزدکجاست این بود دورنمای وضعیت گذشته شهر مسکو.

حال برای اینکه بهتر بتوان وضعیت شهر را در موقع شروع جنگ جهانی اول تشریح نمود با بستی بیاد داشت مورخه هشتم فوریه مندرج در " مسکوی لیستوک " مراجعه نمود که می نویسد: " وقتیکه فصل برف فرا میرسد شخصی در میدان سرخ چیز غیر قابل تصویری مشاهده میکند مد ها عرابه پرا ز برف از اطراف شهر باین محل می آورند و بخاری هلمسای بزرگی برای آب کردن آنها آماده شده است. از صبح تا شام میدان سرخ از دوده های غلیظی که بخاریها ایجاد مینماید پوشیده شده است.

حالا دیگر راجع بکوچه ها و نقاط دور افتاده از مرکز نمیتوان شرح داد که بچه حال بدی اقتاده اند. وضع اجتماعی هم بدین متوال بود که هفت درصد اهالی مسکو درباریان بودند. در صورتیکه شماره رعایا که صاحب حق نبودند یا با مطلق Serfs بشمار میرفتند بهی درصد میرسید. اما دیری نگذشت که با حکومت سویت (Soviet) تغییرات

مهمی در وضع شهر و امور اجتماعی رخ داد و نتایج آنرا پیدا کرد که پایتخت اتحاد جماهیر شوروی و مرکز فعالیت صنعتی باشد بلکه میتوان گفت اکنون یکی از پایتختهای مهم جهان بشمار میرود. در نیمه دوم قرن نوزدهم مسکو بصورت یک شهر صنعتی درآمد و کارخانه های نساجی آن شهرت عالمگیری پیدا کرد. بهمان نسبت که قدرت سرمایه داری ترقی میکرد به همان نسبت نیز کارگران مجتمع میشوند و تحت تاثیر ورهبری لنین در تشکیلاتی با نام اتحادیه کارگری همدمیت میگردیدند.

این جنگ طبقاتی مخفی در انقلاب سال ۱۹۰۵ که در آن کارگران مسکو نقش مهمی داشتند علنی شد.

دوازده سال بعد یعنی سال ۱۹۱۷ همین کارگران خیابانهای مسکو را سنگربندی کردند و پرچم سرخ را برفراز کرملن به اهتزاز درآوردند روز ۱۴ ماه مارس ۱۹۱۸ لنین وارد مسکو شد و مشغول فعالیت گردید و پس از زبانه کشیدن آتش انقلاب و قیام برعقبه تزارهای متجاوز کساح ظلم و ستم و از گون شد و مردم از زیر یوغ آنان رهایی یافته و بهداشت لنین رهبر بزرگ شوروی و پیرو با وفایش استالین با صلاح داخلی پرداختند و دوره سکون و آرامش رسید و آبادی شهر مسکو شروع شد. در سال ۱۹۱۱، مساحت شهر مسکو در حدود ۱۸ هزار هکتار بود و در ۱۹۳۲ به ۲۲ هزار هکتار رسید. در سال ۱۹۱۷ در مسکو فقط یک میلیون و هفتصد هزار نفر زندگی میکردند در صورتیکه در سال ۱۹۳۹ جمعیت مسکو از چهار میلیون هم تجاوز میکرد. محصول صنعتی مسکو در سال ۱۹۴۰ بیست و یکمرتبه بیش از محصول سال ۱۹۱۳ بوده است. امروز مسکو یکی از مراکز صنایع فلزکاری و ماشین سازی است و از این حیث محصول آن ۹۶ برابر محصول سال ۱۹۱۳ میباشد. بوسیله کانال ولگا - مسکو که اکنون کانال مسکو نامیده میشود پایتخت شوروی که از هیچ طریق بدریا راه نداشت تبدیل به بندر شده، از یکطرف با دریای خزر و از طرف دیگر با دریای بالتیک و دریای سفید ارتباط حاصل کرده است. ده سال قبل کانال مزبور افتتاح گردید و در مدت چهار سال و هشت ماه عملیات ساختمانی تمام شد. در طول ده سال ۱۹ میلیون تن مال تجارت از این کانال حمل شده و ۲۵ میلیون مسافر عبور کرده است. کانال دارای ۱۱ Ecluse و سدهای متعدد میباشد و دارای هشت کارخانه برق و ۹ بندر و ۱۲ پل است.

از لحاظ فرهنگی مسکوی کنونی یک مرکز جهانی بشمار میسرود. فرهنگ علوم دارای ۴۴۶ عضو پیوسته و وابسته است. هر روز دنیای علم منتظر است که از این سرچشمه دانش مستفیض شود. در مدت پانزده سال بقدری برای بهبود و اصلاح شهر همت گمارده شده که حدی بر آن متمسور نیست. حتی در مدت جنگ امور شهرسازی و اصلاحات شهری تعطیل نشده است در مدت جنگ سومین رشته مترو شهر ساخته شد و به چهل کیلومتر رسید و اشخاصی که عهده دار ساختمان آن بودند نهایت دقت و مراقبت و سلیقه را به خرج داده اند در صورتیکه قبل از انقلاب انجمن شهرداری مسکو رای به ساختمان آن نداده بودند. امروز مترو مسکو از حیث زیبایی و ساختمان یکی از شاهکارهای صنعتی دنیا محسوب میشود. دالان های زیرزمینی در نهایت ظرافت و استحکام ساخته شده، خیابانها و میدانهای مسکوی از داشتن دیوارهای چین برکنار گردیده. و بجای خیابانهای سنگی تنگ و تاریک و خانه های زشت عمارات عظیم و جاده های اسفالت شده و وسیع مشاهده میگردد جاده های حومه و اطراف شهر که سابقا با گل و لای آغشته شده بود و بناهای زخنده داشت اکنون تقریبا هیچ تفارقی با وضع شهری ندارد و به وسیله رشته های مترو با مرکز اتصال یافته است. رودخانه های مسکو اوپاژوا که از شهر عبور میکنند دارای پلهای عریض و زیبا میباشد با این وصف هنوز اجرای نقشه شهرسازی تکمیل نگردیده و ادامه خواهد داشت. آخرین شلیک آتش توپخانه بروی فاشیزم اعلان شروع بمآختمانهای با عظمت محسوب میگردد و با کمال جدیت تمام امور شهرسازی در هر نقطه از شهر دیده میشود و میتوان از هم اکنون پیش بینی کرد که در سال ۱۹۵۰ اصلاحات شهری خاتمه خواهد یافت و شهر زیبای مسکو رشک جهان خواهد شد. این اصلاحات مرهون ابتکار لنین و استالین میباشد. بدین معنی که مسکو در سال ۱۹۱۸ مجددا بعنوان پایتخت احیا شد و ساختمان شهر جدید سوسیالیستی در زمان لنین آغاز گردید. در نخستین سالها عملیات ساختمانی در حومه و کویهای کارگری شهر مسکو جریان یافت اینبه عظیم و جسیم مسکونی و خیابانهای وسیع و خانه های چند طبقه سنگی و گلکارها و درخت کارها و کلیه وسائل رفاه و آسایش شهری از قبیل لوله کشی آب و لوله کشی فاضل آب و گاز برای سوخت درکوی کراسنایا، پرس نایا، اوساچوفکا و دوپروفکا و کوی های دانشجویان فراهم گردید. در اواخر مدت اجرای نقشه پنج ساله شبکه لوله کشی آب

شهر مسکو سه برابر افزایش یافته بود و شبکه لوله‌کشی گاز پنج برابر و سطح خیابانها شبکه فرش آن منظم و کامل شده بود سه برابر و نیم زیاد شده بود شورای شهر مسکو و کلیه زحمتکشان آن شهر تحت نظر مستقیم استالین اقدام بعملیات ساختمانی میکردند. از سال ۱۹۳۵ تا سال ۱۹۴۰ در مسکو ۳۹۱ عمارت برای مدارس ساخته شده است.

عمارات عمومی متعددی از قبیل موسسات مخصوص اطفال و کتوبهای کارگران و کاخ فرهنگ و غیره بنا شده است. مدها عمارت مورد احتیاج عمومی به حجم چندین میلیون متر مکعب بوجود آمده. عمارت شورای وزیران، کتابخانه ملی بنام لنین، اداره مرکزی تلگراف و عمارت وزارت صنایع و بازرگانی، عمارت وزارت کشاورزی، انستیتوی فرهنگستان علوم، انستیتوی طب و بیمارستانها و در حدود پانزده پلی کلینیک و دسپانسر و بیش از ده زایشگاه و حمام و رختشویخانه‌های مکانیکی از آن جمله اند. طول خطوط تراموای دوبرابر شده. طول خطوط اتوبوس‌های برقی به ۲۱۴ کیلومتر رسید. سطح خیابانها شبکه اسفالت شده بود در سال ۱۹۴۶ نسبت به سال ۱۹۱۳ تقریباً بیست و شش برابر و نیم افزایش یافت. نیروی لوله‌کشی آب شهر بیش از ده برابر و مصرف آب ساکنین شهر پنج برابر و مصرف گاز پانزده برابر گردید. یازده هتل بسیار زیبا روی رودخانه مسکو ساخته شد. در سال ۱۹۴۲، موقیعه ارتش آلمان با عمیق مملکت راه یافته بودند، ژنرال ایسم استالین دستور داد شروع بساختن اینته و نصب لوله‌های گاز از شهر ساراتف تا مسکو بطول هشتصد کیلومتر بنمایند. ساختمان مذکور در سال ۱۹۴۶ خاتمه یافت و روزانه بیش از یک میلیون متر مکعب گاز برای مصرف سوخت ساکنین مسکو میرساند. طبق نقشه پنجماله جدید باید در مساحت سه میلیون متر مربع دیگر عمارات مسکونی و تعداد زیادی بنیه عمومی ساخته شود. طبق نظر استالین در نقاط معین و مناسب شهر عمارات مرتفع ۱۶ - ۲۶ - ۳۲ طبقه بنا خواهد شد.

چنانچه ملاحظه شد شهر مسکو در دوران عمر خود مواجه با حوادث مهم تاریخی بوده و همانطور که در گاه رزم افراد دلیر و وطن پرست آن از هیچ گونه فداکاری دریغ ننموده‌اند در باب آبادانی و ترقیبات معنوی نیز جدیت و همت خود را بکار بسته‌اند و به پیشرفتهای شگرفی نائل شده‌اند. بهترین نمونه شجاعت و وطن پرستی در جنگ اخیر

پایتز سال ۱۹۴۱ بر علیه فاشیزم ایران داشته و در مقابل تجاوزات دشمن مردانه قد علم کردند و با همانه شکست ناپذیر بودن آلمانیها خاتمه دادند. مدافعین مسکو دلیرانه مقاومت کردند و سیصد هزار نفر از اتباع هیتلر را در اطراف مسکو دفن نمودند. تمام مردم مسکو مخصوصاً زنان مشغول ساختن استحکامات شدند طول استحکاماتیکه در اطراف مسکو ساخته شده بود بیش از مسافت مابین مسکو تا برلین بود و ۵۱ لشکر ممتاز آلمانی در حمله بتمسکو شکست خوردند. ارتش سرخ بکمک اهالی داوطلب مسکو روزانه بیش از پانزده تانکست یورش دشمن را عقب میزد تا بالاخره در ۶ دسامبر همان سال حمله متقابل ارتش سرخ شروع شد و خطوط دشمن را در هم شکست و این نخستین شکستی بود که از ابتدای حمله هیتلر به ورشو نصیب ارتش آلمان گردید و بالنتیجه به سرق سرخ برفراز رایشتاک باهتزاز درآمد.

این بود سرنوشت مغربری از یک شهر تاریخی که سالهای متعددی با میهن عزیز ما روابط سیاسی و تجارتي داشته است. ایرانیا ن بخوبی واقفند که داشتن حسن مناسبات با دولت شوروی تا چه حد در بهبودی وضع سیاسی و اقتصادی ما مؤه تراست و اگر گاهی ابرهای تیره در آسمان ایران پدیدار میشود موجب کمال تا سفاست و امید میرود با حسن نیتی که اولیاء امور اتحاد جماهیر شوروی در هر موقع ابراز داشته اند و کوششی که دولت ایران برای ادامه مناسبات دوستانه مینماید بجای ابرهای سیاه افق روشنی که خالی از هرگونه شائبه باشد ظاهر گردد. و بر استحکام دوستی با اتحاد جماهیر شوروی و ایران به پیش از پیش افزوده شود.

برقرار باد دوستی ایران و شوروی

کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱)-

اواشل زندگی محمدرضا با سختی میگذشت ، هر قدر خواهرش اشرف بسا
حرارت و قوی بود محمدرضا کودکی ضعیف و ناتوان میبود و مدتها برای
حالت مزاجی او نگران بودند .

رضا خان کمی پس از تولد او به درجه سرهنگی رسید و بعدا بفرماندهی
قوای مسلح ایران منصوب شد و خانواده اش در خانه بزرگتری در محله
حسن آباد سکنی گزیدند و در ماه هزار ریال درآمد پیدا کرد که در
آن موقع ثروتی بود .

در این حال در ۱۵۰ کیلومتری تهران یعنی قزوین مستقر شده که
نقطه حساسی میباشد که راه ترکیه و بحر خزر را زیر کنترل دارد و نیز
منابع نفت جنوب را زیر دید خود دارد و رضا ۲۵۰۰ سوار نظامی در اختیار
خود دارد که نسبتا قوه خوبی است . با همین قوه است که او موفق میشود
به کودتا دست بزند و کودک ضعیف و ناتوان او در سال ۱۹۲۰ بعدا به تخت
سلطنت می نشیند . رضا با یک روزنامه نگار جوان سی ساله یعنی سید
ضیاء الدین طباطبائی و نیز با یک ماسکینست یعنی نایب مرتضی خان
(که بعدا به یزدان پناه موسوم شد) در تماس میباشد و هر سه نفر نسبت
به مصلحتی کمال ، حس احترام آمیخته با تحسین دارند . آنها با الگوی
او میخواهند نهضتی در ایران ایجاد کنند و نسبت به فساد دربار قاجار
کینه در دل دارند .

سیدضیاء الدین در روزنامه " رعد " همواره به دربار و اطرافیان
آن حمله میکند ، ملاقات سیدضیاء الدین برای رضا امید روشنی است زیرا
او هم فکر خود را یافته بود و به آنچه میخواست دست یافته بود یعنی
مردی که در تماس با مجامع سیاسی و متنفذ بود . سیدضیاء نیز با غول چهل
و دو ساله که هر دو یک هدف پیش ندارند مواجه شده بود . حال ایسین
سؤال مطرح است که این سه نفر در برابر دو قشون اشغالگر چه میتوانند
بکنند ؟

یک راه برای آنها بوده ساختن با دشمن جلوه دادن به اینگونه حاضرند رول دشمن را بازی کنند و به دشمن خدمت کنند، و با دشمن به مذاکره به پردازند (این نظر نویسنده کتاب است ولی آنها با دشمن نساختند بلکه دشمن آنها را آلت فعل برای اجرای مقاصد خویش کرد که بعداً شرح آن داده خواهد شد و کودتا یک کودتای انگلیسی بود، مولف) حال بنا کدام دشمن باید بسازند؟ با روسیه؟ نه، این مسئله مطرح نیست زیرا این راه خود بخود به شکست منجر خواهد شد، روسیه خیلی نزدیک به ایران است بعلاوه آنها کمونیست هستند، نه سید، و درضا یک جمهوری سرخ نمیخواهند بلکه به شیوه آنتا تورک استقلال کشور را خواهند نخواستند (استقلال که انگلیسی‌ها عطا نماید ا مولف) با انگلیس سازش کننده انگلیس کشور دوردستی است و برای ایرانی‌ها قابل انتقاد میباشد، پس ضمیمه‌تر از روسیه است، رضا تشخیص داد که باید انگلستان را انتخاب کرد، انگلیس‌ها مانند رضا از حمله روس‌ها بیم داشتند، پس ضرورت یک حکومت قوی را در ایران حس میکرده‌اند، سلسله قاجاریه ناپستی یک حکومت قوی را نداشت (به تعبیر دیگر احمد شاه دموکرات ^{نمی‌توانست} حکومت زور و اختناق برقرار کند و امیال انگلستان را اجرا کند) کما اینکه در لندن درس می‌زاد قسمتی از سخنرانی خود را که بایستی برونق مراد انگلستان ایواد نماید به قیمت از دست دادن سلطنت نکرده، مولف) و برقراری چنین حکومتی فوریت داشت، روسها پیشرفت میکردند، در لندن هم کم کم پرونده رضا خان در وزارت خارجه بر قطر خود میافزود، بنا بر این با مراجعه به پرونده‌های اشخاص و مقامات آنها شانس افراد مطالعه میشد، ولی بزودی شک آنها بر طرف شد و به یقین تبدیل گردید یعنی رضا خان مرده بود که برای آنها ضرورت داشت لذا موضوعی که باقی میماند تماس گرفتن با او بود برای طریقه ایمن ^{تماس} تماس دوفرضیه در برابر ما خود نمائی میکند:

فرضیه اول این است که انگلیس‌ها با سید تماس گرفتند زیرا او میتواند یکی از ماورین اجرای نظرات آنها بشود، فرضیه دوم این است که آنها با هر دو شخص یعنی سید و رضا خسان، تماس محرمانه گرفتند.

اما کجا این مذاکرات و تماس حاصل گردید؟

جریان قضیه چه بود، و شرایط آن چه بوده؟

این یک سری است که رضا خان با خود به گور بود و انگلیس ها هم در بایگانی خود مکتوم نگاه داشتند، ما فقط تاریخ این مذاکرت را میدانیم: اوت ۱۹۲۰.

شک نیست که انگلیس ها سعی میکردند که وعده های طلائی به رضا خان ارائه کنند و رضا خان خود را منطیع و منقاد آنها جلوه میداد. طرفین بر آن شدند که ابتدا میبایستی برجستگان ارتش را تعقیب کنند، یعنی بریگاد قزاق را از عناصر روسی پاک کنند در این آشنا خانواده رضا خان جا و مکان خود را عوض کردند و مسکن دیگری برگزیدند. سرهنگ رضا خان زمینی در خیابان امیریه خرید و خانه ای ساخت، اما پسرش محمدرضا او را بهیچوجه نمیدید زیرا پدر خیلی مشغولیت داشت و با انگلیس ها مشغول اتتریک بود، انگلیس ها میخواستند نفوذ روسیه را در ارتش وسیله دست نشانده خود از بین ببرند و رضا خان این مطلب را ضمانت کرده بود و رضا خان هم میخواست ارتش را با اصطلاح "ملی" کند، در شروع کار ابتدا از کلیه افسران روسی با قاطعیت خواهش کرد که ایران را ترک کنند که مواجه با اعتراض سفیر روس گردید ولی او به سفیر جواب داد که این افسران جزء فقط بعنوان مستشار در قزاقخانه هستند و دیگر احتیاجی بوجود آنان نیست.

روسها درگیر جنگ داخلی بودند و نگرانیهای بیشتری از وجود افسران خود در تهران داشتند. بنابراین تسلیم شدند و رضا خان برفشار خود اخذ و لذا صاحبان ارشد و فرماندهان نیز از خدمت معساف شدند.

در پایان ماه نوامبر ۱۹۲۰ فقط از روسها فرمانده کل باقی ماند و او بنوبه خود میبایست پست خود را تحویل دهد. (ابتدای سال ۱۹۲۱)، حال بر حسب قرارداد با انگلیس ها، رضا خان باید منتظر دستور آنها میبود و انگلیس ها دنباله حوادث را تحت نظارت خود داشتند و ابتکار عمل را بدست گرفتند. ولی رضا خان در کار خود پیشی گرفت و پس از اینکه قریب یکماه ونیم در سر با زخانه قزوین استراحت کرد بختا بحرکت درآمد و پیش از طلوع فجر (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) که سرمای سخت برسیبوری حکمفرما بود با تفاق میدانیا الدین که محرمانه به او ملحق شده بود و موتضی خان یزدان پناه با ۲۵۰۰ سوارش راه تهران را پیش گرفت و کودتا کرد.

معمولا او صیبا یستی ژنرال ایرون ساید مافوق خود را با خبر کند، ولی این کار را نکرد یعنی پس از اینکه ساعت ۱۰ به کرج ۴۵ کیلومتری تهران رسید ایرون ساید که تازه از خواب بزرگاسته بود و جای خود را صرف میکرد خبر را به او رساندند لکن دیگر برای عمل دیر شده بود (در اینجا تردید هست که این مطلب صحیح باشد. مولف).

پس از یک ربع توقف در کرج، راه تهران را پیش گرفت و یک ساعت بعد به حومه پایتخت رسید، چند نفر تفنگ شلیک شد، اما سه بعد از ظهر تهران محاصره گردید بدون اینکه قطره‌ای خون بر زمین ریخته شود، اینک یک نسخه از فوتوکپی اعلانی که به در و دیوار شهر نصب شد عیناً چاپ میشود که کلمه اول آن " حکم میکنم " و تاریخ آن ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۹ با مضاء رضا میباشد.

همان شب سیهبدار اعظم نخست وزیر استعفاء خود را به سلطان احمد شاه تقدیم نمود و بلافاصله سیدضیاءالدین بجای او منصوب گردید. متن فرمان (کلیشه) و بیانیه سیدضیاءالدین (فرمان در تاریخ جمادی الاخری ۱۳۲۹ و بیانیه ۸ حوت ۱۳۲۹) در صفحات بعد آمده است.

پیش از ادامه دنباله مطلب اظهار رضایت لندن را در اینجا مباحثه تا شوطه انگلیس روشن شود:

این شرح از کتاب کودتای ۱۳۲۹ بقلم آقای حسین مکی اما انشاء و تقریر آقای محمود محمود لایهلوی سابق که نام خانوادگی خود را رضا شاه از ایشان بخوا یا عتفا غضب نمود و نویسنده کتاب روابط سیاسی ایران و انگلیس میباشد اخذ شده در این باب به کتاب خط سیاهی سر کتاب سیاه، تالیف نگارنده که کتاب فروشی دهخدا ناشر آنست مراجعه شود) لندن اظهار رضایت میکند. صفحه ۱۷۳ کتاب مزبور:

مورخ ۲ و ۸ مارس ۱۹۲۱- لندن خبرگزاری رویتر- از قراریکه اعلام گردیده اعلیحضرت پادشاه ایران آقای آقا سیدضیاء- الدین طباطبائی را که یکی از قاضیین نهفت قوای نظامی میباشد بقبول مقام ریاست وزرا و تشکیل دولت امر فرموده اند



حکم نهمین:

ماده اول - تمام اهلای شهر طهران بیعتساکت و مطیع احکام نظامی باشند -

ماده دوم - حکومت نظامی در شهر برقرار و از سکت هرت بعد از ظهر غیر از افراد نظامی و پلیس بدون انتظامات شهر کسی نباید در محابر عبور نماید

ماده سوم - کمانچه از طرف قوای نظامی و پلیس مخصوص به محفل آسایش و انتظامات واقع شوند فوراً جلب و مجازات سخت خواهند شد

ماده چهارم - تمام روز تعطیلات - لورق بطریقه تاموخی تشکیل دولت یکی موقوفه و سایر حسب حکم و اجازه که بعد ماده خواهد شد باید منتشر شوند

ماده پنجم - اجازات در منازل و تقاضای محکمه یکی موقوفه در مصایر هم اگر پیش از سه ظهر کرد هم باشند باقره تهریه موقوفه خواهند شد

ماده ششم - تمام خانه های شرابیه در شرق و جنوب و سایر محله های شرقی و غربی و سایر محله های شرقی و غربی در هر سمت حدود شصت و شصت و شصت نظامی جلب خواهند شد

ماده هفتم - خانه های شرابیه در تمام اجازات و بیرون قوای غیر از مأموران لورق و موقوفه

ماده هشتم - در تمام محله های شرابیه هم در تمام محله های شرابیه در تمام محله های شرابیه

ماده نهم - در تمام محله های شرابیه در تمام محله های شرابیه در تمام محله های شرابیه

ماده دهم - در تمام محله های شرابیه در تمام محله های شرابیه در تمام محله های شرابیه

ماده یازدهم - در تمام محله های شرابیه در تمام محله های شرابیه در تمام محله های شرابیه

ماده بیستم - در تمام محله های شرابیه در تمام محله های شرابیه در تمام محله های شرابیه

۱۳۳۹



دستخط جهانمطامع اعلیحضرت اقدس ملوکانه ارواحنا فداه

نظر باضادی که بمن کفایت و خدمتگذاری جناب میرزا سید ضیاء الدین
داریم معزی الیه را بدو مقام ریاست وزراء برقرار و مقصوب فرموده و اختیارات
نامه برلی انجام وظایف خدمت ریاست و ذرائع بمعزی الیه مرحمت فرمودیم
جمادی الاخری ۱۳۳۹

دستخط جهانمطامع اعلیحضرت اقدس ملوکانه ارواحنا فداه که عصر روز سه شنبه ۴
حوت از قصر قرح آباد صادر و مقرر فرمودند به تمام ایالات و ولایات مخابره
شود.

حکام ایالات و ولایات هر نتیجه غفلت کاری و لایقیدی زمامداران دوره هالی
گذشته که بی تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت فراهم نموده
ما و تمام اهالی را از فقدان هیئت دولت ثابته متاثر ساخته بود مصمم شدیم که به
تصین شخص لایق خدمت گذاری که مرجعیت سعادت مملکت را فراهم نماید به
بحرانهای متوالی خاتمه بدیم بنابرین با تقاضای استدعای ولیناتی که در جناب
میرزا سید ضیاء الدین سرافراز داشتیم اعتماد خاطر خود را متوجه معزی الیه دیدیم
ایشان را بمقام ریاست و وزراء انتخاب و اختیارات نامه بر ای انجام وظایف
خدمت ریاست و ذرائع بمعزی الیه مرحمت فرمودیم

محل سببه شاپوری

شهر جمادی الاخری ۱۳۳۹

بیانیه ریاست وزراء

هموطنان :

پس از پانزده سال مشروطیتی که بقیامت گرانها ترین خون فرزندان ایران خورده شد،

پس از پانزده سال امتحانات و تجربیات و تحمل انواع محن و مصائب ، پس از پانزده سال کشمکش با اشکالات غیر قابل تصور داخلی و خارجی وطن ما به روزگاری افکنده شد که نه تنها هیچ یک از سیاست مداران وقت نتوانستند بار گران مسئولیت زمامداری را بعهده گیرند بلکه حتی معوشین و وکلاء ملت جرات ننمودند که بوظایف خویش اقدام نمایند و از قبول تحمل این بار استکفاف ورزیدند .

آیا مسبب و مسئول این وضعیت و بی تکلیفی چه اشخاصی بودند؟

کسانی که ملت را بوعده های مشروطیت و آزادی و استقرار قانون و عدالت قریب داده در همان حال این مواعید را حجاب قرار دادند تا در سایه آن روبه هرج و مرج اساس انتفاع شخصی و لجام گسیختگی - اصول ملوک الطوائفی قرون وسطی - اصولی که با سیاهی و تیرگیهای فجیع و جنایات احاطه شده بود مستقر سازند ،

چندصد نفر اشراف و اعیان که زمام مهام مملکت را بارت در دست گرفته بودند مانند زالو خون ملت را مکیده خجسته ویرا بکنند می ساختند و حیات سیاسی و اجتماعی وطن ما را بدرجه فاسد و تباه نمودند که حتی وطن پرست ترین عناصر - معتقدترین اشخاص به زنده بودن روح مملکت و ملت امید خود را از دست داده کشور ما ایران را در میان خاک و خاکستر سونگون میدیدند .

بزمردگی و افسردگی و بالآخره نزدیک شدن آخرین لحظات اندیشه آور ادامه وضعیات را غیر ممکن ساخت موقع فرا رسید که این وضعیات خاتمه یابند .

موقع فرا رسید که عمر حکومت این طبقه سپری گردد .

مسیبین فلکت و پریشانی ایران که باز هم دست نالایق خویش را از عمارت فروریخته ایران نمی کشیدند بحساب دعوت شوند ، بالآخره روز و آنگون شدن و انتقام فرا رسیده .

در این روز تاریخی و هولناک است که اراده نیرومند اعلیحضرت
اقدس شاهنشاه زمام امور را در دست من جای میدهد.

مرا روی کار میآورد.
اکنون قضا و قدر مرا تعیین کرده است که مقدرات و سرنوشت ملت
خود را در این موقع بحران و خطرناک در دست گرفته ویرا از آن پرتگاهی
که حکومت‌های بی‌اراده و نالایق پرتاب کرده بودند نجات بخشم.
با احاطه و اطلاع از مشکلات سهمگین وقت من اطاعت امر تا جاسوار
ارجمند و این پیش‌آمد را وظیفه مقدسه وطن پرستی و ضمانت دوستی
گرفته شایسته‌های خویش را حاضر برای قبول این بار مینمایم.
من امر خسرو متبوع معظم خویش را اطاعت و این بار را قبول میکنم
نه از آن جهت که به لیاقت شخصی خود اعتماد میکنم بلکه اعتماد اول
بخدای متعال بخشیده نیرو و دلیری است که خدمتگذاران و یارکان نیتاً و
هدایت و راهنمایی مینمایند.

دوم - به شاهنشاه ایران است که پرتو فلاخه وی بر سعادت و وطن
مانند خورشید درخشان و قلبش از فرسودگی و ضعف ملت و مملکتش خونین است
سوم - بر قشون شجاع و قادار وی که دشت و هامون را با خون‌های
خویش در راه وطن گلگون کرده. و بالاخره بحس فداکاری هموطنان عزیز
است که با چشم‌های باز گذشته را نگریسته و آینده را منصفانه قضاوت
و حکمیت خواهند نمود.

هموطنان :

شما بهترین هم‌کس واقف و مطلعید از وظایف شخصی که در یک چنین
موقع سهمگینی بار مسئولیت را بدوش میگیرد زیرا شما هستید که
حیات و موجودیتان آغشته فلاکت‌آبدبخشی. ناامنی و بی‌تکلیفی است.

هموطنان :

لازم است عمارات متزلزل و لرزانی که مفت‌خواران در آن آشیانه
نهادند سونگون گردد.

لازم است اداراتی که تا پیش‌از این برای اسراف و تبذیر مال و پولی
است که با قطرات عرق توده ملت تحصیل شده - یا بالاتر و بدتر از همه
به قیمت شرافت و استقلال ایران از اجانب قرض شده است - از میان برود
و بجای آن مبانی محکمی استوار گردد که وظیفه خدمتگزاری به مملکت
را از عهده برآید.

موقع قرار رسیده که شرافت و استقلال وطن بشکل پول درجیبه این ملت خواران ترقی ضروری است.

باید سعی و کوشش نمود که مملکت با عواطف داخلی خود اداره شود و برای گرایش دواثر ملت خواری محتاج به قرض از ایاحاب نگردد.

انجام این امر یعنی محو و اشهاد مملکت خواری و میانی امنیت و رفاه و استفاده کارگران از مشقت خویش اولین وظیفه می خواهد بود.

لازم است بنحیانی عادلانه با کمرکز طبایع و حیوانات استوارگون و معدوم گشته بر روی خرابیهای وی یک عدالتخانه قضایی که کارگزاران مبنی بر عدل و منفعت باشد بنا گردد. زیرا فقط چنین عدالتخانه میتواند شالوده یک حکومت عادلانه باشد.

لازم است قیمت زمین و مشقت کارگران و دهقانان مشخصه گشته و دوره فلاکت و بدبختی آنان خاتمه یابد.

برای حصول این مقصود اولین اقدامی که باید بعمل آید تقسیم خانجعات و زراعی دولتی ما بین دهقانان و همین طور وضع قوانینی که

زارع را از افلاک اربابی بیستوی بهره مند سازد و در معاملات ارباب با دهقان تجدیلی شود و توجهات مملکتی روزگاری آنان را تامین کند.

لازم است وضعیت هرج و مرج کشوی مالدیه و تشکیلات موقتی که مهم ترین عامل اختلال آن بوده است محو گشته بجای آن تشکیلاتی برقرار گردد

تا مالیاتهایی که از ملت گرفته میشود بازماند کمالات اقتصاد و مرفهه جوئی صرف حواشی ملت گردد.

لازم است که اخلاق، هوای روحیه و احساسات این ملت با پوسیده تعلیمات ملیه وطن پرستانه شعری و فرفری نماید تا وطن با منوطین

فرزندان لایق فداکار گردد.

لازم است مدارس تاسیس گردد که برای کشور ایران - آری برای ایران که باشد خورشید قروان و آبادان بیوسف و اکنون از تمدن و ترقی دور افتاده است مدارک فرزندان لایق و شایسته نماید.

بهره مند شدن از صنعت تعلیم و تربیت نباید از حقوق مخصوصه طبقات محمول - اولاد و رفاه ظالماتی بیگناهی گرفته بلکه برعکس تمام

طبقات مردم و دهقانان باید از صنعت تعلیم و تربیت بهره مند شوند.

لازم است تجارت و معانت به طرق علمی تشویق گشته حیانت تجاری و منعی ما از ورطه کشوی که نتیجه ضعف اداری است خلاص یابد.

لازم است سستی و گران‌تری زندگی که بواسطه فقدان وسائل حمل و نقل و شدت احتکار و درمیان حال زینت و تجملات به‌په‌په غیر قابل تحمل گردیده خاتمه یابد.

لازم است وسائل ترقی را که با استقرار وسائل حمل و نقل و ارتباطات میسر می‌گردد برقرار نمود.

علاوه بر مراتب فوق و توأم با تخییرات محتتمه مقرر خواهد شد که اقدامات جزئیة برای خاتمه دادن به وضعیات فلاکت آمیز پای تخت و سایر مراکز ایران بعمل آید.

برای این مقصود بلدیة معاصر با تشکیلات وسیع و مهمی تاسیس خواهد شد که پای تخت ایران منظوری شایسته کرسی یک دولت شاهنشاهی را داشته و فلاکتهای بی‌حد و حصر سکنه آن خاتمه یابد.

همین اقدام نسبت به سایر بلاد ایران بعمل خواهد آمد زیرا نباید محروم از نعمتی باشند که پای تخت از آن متمتع است.

اما برای اینکه تمام این اقدامات میسر گردد باید قبل از همه چیز و ما فوق هرگونه اقدامی مملکت دارای قشونی گردد که دشمنان خارج و داخل را بحساب دعوت نماید.

لازم است امنیت در محوطه شاهنشاهی ایران حکمفرما گردد و این فقط در پرتو قشون و قوای تأمینیه میسر میشود.

فقط سپاهیان دلیر ما قادرند که هیات و هستی مملکت را تأمین نموده ترقی و سعادت و اقتدار را فراهم سازند.

قبل از همه چیز ولاتر از همه چیز قشون.

هر چیزی اول برای قشون و باز هم قشون.

این است اراده و مرام ما تا زمانی که قشون بدرجات عالی خود نائل

اما سیاست خارجی ما :

در اینجا نیز یک تغییر اساسی لازم است.

لازم است یک سیاست شرافت مندانه بر مناسبات ما با ممالک خارجه حکومت داشته باشد.

در این ایام هیچ مملکتی بدون ارتباط با جامعه ملل نمیتواند زندگی نماید.

بعد از جنگ بین المللی که مبانی تشکیلات جدید دنیای اصول مشارکت و دوستی شده است.

اصول مزبور در وطن صلحجوی ما بیش از سایر نقاط قابل اتخاذ است
ملت ما انسان دوست، نسبت به جمیع ملل خارج مهربان و شفیق و
صمیمی است.

ملت ما وارث حکم و اندرزهای اعمار و قرون متوالیه است.
حکمی که حسن مناسبات بهین الحلی را مقرر میدارد.
ولی بدیهی است دوستی ما نباید وسیله استفاده‌های غیر مشروع
اجانب گردد که در جامعه ملل به شرافت و استقلال ایران لطمه وارد آورد.
مناسبات ما با هر یک از دول خارج نباید مانع از حسن مناسبات و
دوستی با سایرین گردد.

بنام همین دوستی کا پرتولاسیون و که مخالف استقلال یک ملت است
الغای خواهم نمود. و برای موفقیت در این مقصود و اینکه اتباع خارجه
از عدالت نام بهره مند بوده. حقوق خود را بتوانند حقا دفاع نمایند
ترتیبات و قوانین مخصوصه با سحاکم صلاحیت داری وضع و ایجاد خواهد
شد تا همه نوع وشیکه داشته باشند.

برطبق اصول فوق الذکر اعلام میدارم که بعضی از امتیازاتی که در
گذشته با جانب داده شده است باید اسما مورد تجدیدنظر واقع گردد
ما باید به تمام همسایه‌گان بنظر دوستی نگریسته و با همه آنها
مناسبات حسنه هم جواریه داشته باشیم و هیچ ملتی هر قدر قوی و
نیرومند باشد نباید آزادی ما را محدود نماید.
ما آزادیم و آزاد باقی خواهیم بود.

بنام همین اصول و به خاطر همین اصول است که من الغای قرارداد
ایران و انگلستان مورخه اوت ۱۹۱۹ را اعلام میدارم.
قراردادی که موقع انعقاد آن وضعیت دنیا دگرگون بود و موجباتی
که ما را ناگزیر یا استفاده از آن می نمود دیگر وجود ندارد.
اراده قطعی اصلاحات داخلی و تصمیم به عظمت و نیرومندی قشون ما
را از احتیاج بقواردها شای که در نتیجه وضعیات تغییر یافته دنیا و
حوادث بر ما تحمیل گشت مستثنی میازد.

من الغای قرارداد ایران و انگلستان را اعلام میدارم تا تا شیرات
سوئی برسیره ما نداشته باشد زیرا در ظرف صدسال اخیر در سخت و تیره
ترین دقایق تاریخ ما انگلستان بدفعات دست دوستانه خود را برای
مساعده نسبت بایزان دراز کرد، و از طرف دیگر ایران نیز بدفعات
نسبت با انگلستان صداقت و وفاداری خود را ثابت نمود.

بنا بر این نباید گذارد یک چنین دوستی تاریخی بواسطه عقیدت
قراردادی کدر گردد.

الف. قرارداد هرنوع سوءنفاهی را که با بین ملت ایران و انگلستان
وجود داشته معلوم و شالوده جدیدی را برای مناسبات صحیحانه با
تمام معالک طرح ریزی خواهد نمود.

تخلیه ایران از قشون اجانب مهم ترین موضوعی است که اساس
مناسبات دوستی ما را با دول هم جوهر مستحکم تر خواهد نمود.

و انتظار داریم پس از تصدیق قراردادها شی که نماینده ما به حکومت
مسکو منعقد نموده با بر روابط و دادیه با روسیه مفتوح و تکرانی توقف
قشون اجانب بوسیله تخلیه هر دو طرف بعمل آید.
هم وطنان:

بنام شاهنشاه جوان بخت ما که از اعلیحضرت وی جمیع اقتدارات و
احکام ساطع است.

بنام قشون دلیر و فداکار وی من شمارا با انتظام وسیعی و کوشش در
نجات وطن دعوت می نمایم.

من اعتماد بشارکت شما دارم.

من اعتماد بوطن پرستی شما دارم.

از تمام شماها درخواست مینمایم که بوسیله طرح پیشنهادها و
تقدیم افکار و مشورتها شی که در نزد من کمال وقع و تعظیم را خواهد داشت
مرا مساعدت کنید. اکنون اعلام میدارم که از این به بعد فرصت ملاقات
کمتر خواهم داشت لکن هرگونه مسائلی که کتباً ارسال گردد مورد توجه
و مطالعه کامل واقع خواهد شد.

در همان حال اعلام میدارم که هیچ چیز و هیچ ملاحظه مرا از مهمی که
برعهده گرفته ام باز نخواهد داشت زیرا پس از تغضلات سبحانی و تا پیدا
اولیای اسلام بتوجهات قاهرانه شهریار ارجمند مستظهر و بنیاد پساک
متکی هستم. حتی اگر برادر من در نجات مملکت از مصائب کنونی مخالفت
ورزد به او رحم نخواهم کرد.

هم وطنان: شمارا با انتظام و کار دعوت می نمایم.

س. ضیاء الدین طباطبائی - رئیس الوزراء

۸ حوت ۱۲۹۹

لندن - در جواب کن وردهی در مجلس میمونتان للوید جورج اشعار داشت "بموجب رأی پرت و آخیری که از تهران بحکومت بیوتانتها واصل شد پس از تشکیل کابینه و حکومت جدید در ایران وضعیت و امور آنجا رضایت بخش گردیده است. دولت انگلستان با نهایت صمیمیت و دلسوزی، ناظر و مراقب مساعی کابینه جدید میباشد و کابینه جدید مطمئن باشد که هرگونه اقدامی که برای حفظ انتظامات و استقرار وضعیات عادی در ایران بعمل آورد از طرف حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان تمهیدات و تهنیت گفته خواهد شد این بود اظهار رضایت از باب تسهت به دست نشان داده خود!

جالب است که پس از فرار و تبعید رضاشاه از ایران خبرگزاری بی بی سی عباراتی قریب به این مضمون منتشر ساخت:

خاتمه ماموریت رضاشاه - "ما رضاشاه را بر تخت سلطنت نشاندیم و ما او را از کشور ایران خارج ساختیم" ذهی خجلت برای ایرانی! باز هم مطلب دیگری از همان کتاب برای بیشتر روشن شدن موضوع و روح دیپلماسی انگلیس در ایران:

روح واقعی سیاست انگلیس - در سخنرانی دستگاه سخن پراگنی انگلستان (بی بی سی) تشریح شده که در تاریخ پانزدهم نوامبر ۱۹۴۱ راجع به اشغال ایران منتشر شده است و سفارت انگلیس نیز در تهران در همان تاریخ متن آنرا انتشار داد ترجمه آن بقرار ذیل است:

"سیاست انگلیس در واقع بر پایه دوستی بنیاد گرفته است سیاست انگلستان در ایران نیز همچنان بر پایه دوستی است، اما در واقع دو نوع دوستی وجود دارد، یکی دوستی بیثباته و یکی دوستی بخاطر منافع دوستی بیثباته با ایران از این روست که ملت ایران یک ملت بزرگ تاریخی است که به علم و فلسفه، هنر و ادبیات کمکی بزرگی کرده و نشان خود را بر روی بسیاری از چیزهای مشهور جهان منقوش ساخته است. اما دوستی انگلستان با ایران و با هر کشور دیگر یک دوستی بیثباته نیست، زیرا در سیاست نمیتوان بیثباته بود، با اطلاع از این واقعیت میتوان درباره اعمال گذشته، کنونی و آتی دولت انگلستان بدوستی قضاوت کرد، دولت انگلستان نمیتواند از این اصل سیاسی بگرداند و هیچگاه در امور داخلی ایران دست بدمد بلکه معینند مگر هنگامی که اوضاع ایجاب کند

از یک طرفه‌نگامی ممکن است در امور ایران دخالت کند که احساس نماید که دولت ایران نمیتواند بروی پای خود بایستد، و از طرف دیگر هنگامی که به بیند منافع حیاتی‌ش در ایران به خطر افتاده است، در چنین موردی دولت انگلیس چاره‌ای جز آن ندارد که به مداخله برخیزد و حتی المقدور برای اصلاح وضع بکوشد، مثلاً دلیل عقد قرارداد ۱۹۰۷ با دولت تزاری روسیه برای تقسیم ایران بدو منطقه نفوذ نگرانی ما از این نکته بود که ایران نمیتوانست استقلال خود را حفظ کند. ما با تاسف میدیدیم که روسیه تزاری در آن مملکت کسب قدرت میکرد و سریعاً سلطه خود را از دست میداد مرحله دومی که ما در امور داخلی ایران دخالت کردیم جنگ جهانی اول ۱۹۱۸ - ۱۹۱۴ بود زیرا منافع ما به دست دشمنان آلمانها و ترکها به خطر افتاده بود. در سال ۱۹۱۹ هنگامیکه ما خواستیم پیمانی با ایران منعقد کنیم، بسیاری از شما پنداشتید که ما میخواهیم ایران را تحت الحمايه سازیم، در حالیکه دلایل ما برای عقد آن پیمان مبتنی بر نگرانی ما از وضع ایران و تاسف ما بر این نکته بود که ایران نمیتوانست حیاتی‌ش را به عنوان یک کشور مستقل دوام دهد.

با شرح فوق که روشن و واضح است دیگر هیچگونه تفسیر و تعبیری جایز نیست و خوانندگان عزیز بخوبی خود میتوانند قضاوت کنند که چطور دولت انگلستان ما را صرفاً یکی از مهره‌های بازی برای حفظ منافع خود میدانست و لا غیر!

ملک الشعراء بهار در کتاب "احزاب سیاسی ایران" کودتار را در صفحه ۶۶ چنین شرح میدهد:

آقامیدضیا الدین یک سفر بقزوین رفت و با زکشت.

من ضمن کردم که مشارالیه اینروزها زیادتراً از ایام عادی در جنبش و کار است، لذا روزی که پس فردا قوای قزاق وارد تهران شد یعنی اول حوت ۱۲۹۹ با وی بطور صریح و قطعی گفتم که اگر نقشه فکری دارید که مربوط به اوضاع باشد، من باشما موافقت خواهم کرد ...

بقزوین گفته شد که پانصد نفر قزاق حرکت کنند، و این امر در نتیجه اشاره و فرمان شاه بود. بعد شنیدند که دوهزار نفر حرکت کرده است، معلوم شد دوهزار نفر هم بدستور دولت بوده است یا بدستور کسانی که نقشه کودتار را قبلاً کشیده بودند از قبیل صاحب منصبان انگلیس مانند

ژنرال آیرن‌ساید و کلنل اسمایس و غیره و پادستور شاه و چنانکه خواهیم دید این عده از یکنگام که بطرف کرج حرکت کردند شاه شنید و متوحش گردید، و سردار همایون امر کرد که تلگراف کنید این عده بقزوین باز گردد. ولی عده به قزوین بازنگشت و بسرکردگی " رضاخان میرپنجه " تهران آمد و تصمیم گرفتند که اگر سؤال شد بگجا می‌آئید بگویند برای رقتن به‌خانه‌ها و دیدن زن و بچه میرویم و اگر لازم شد باز بفرودت می‌گردیم و علاوه بگویند مدتی است مواجب ما نداده‌اند و مواجب می‌خواهیم

باروسای " ژاندارم " فیلا صحبت کرده بودند که هنگام ورود قوی به پایتخت دست درنیاورند و با قزاقها برادروار رفتار کنند. احمد شهریور میگوید که این عمل را هم شاه کرد و او بود که دستور داد ژاندارم و بریگاد مرکزی در قبال قزاق دست درنیاورند. اما من این محضرا باور نمیکنم و حق آنست که شاه از حرکت دوهزار قزاق بتهران نرسید و امر کرد باز گردند و آنها اطاعت نکردند و شاه در برابر عمل واقع شده قرار گرفت . .

قزاق که در قزوین لباس دربر نداشت به‌الباس نو و کفش و ساژ و بریک حسابی حرکت کرده، بین راه پولی هم بین آنها قسمت شد. در یکی از منازل صاحب مشعبان قزاق نطقها کردند. و از خدمات خود سخن گفتند و به تهرانیان حمله کردند و بار دیگر سردار تازه خود را که در همان روزها مرتیب سوم شده بود سردست بلند نمودند و خود را خدمتگزار شاه شمردند و سیدضیاءالدین هم در آن جلسه بود . . .

راپرت به تهران رسید که قزاقها می‌آیند!

رئیس دولت قاسم خان سردار همایون رئیس بریگاد قزاق را فرستاد که از قزاق بی‌رسد گجا می‌آئید. مشارالیه رفت و چنانکه خواهیم دید توهین شده بازگشت و استعفا داد!

دولت ششم نگر ژاندارم که حاضر مرکز بودند برای معاضعت قزاق بخارج شهر و حدود باغشاه گسیل داشت سپس سرباز بریگاد مرکزی را برای نگاهداری خندق و همراهی با ژاندارم ما مور ساخت و اول شب به پاسانهای شهربانی نیز اسلحه دادند که در مرکز و کلانتریها مواظب باشند.

ژاندارم مقارن غروب از شهر خارج و در باغشاه و پوسف آباد که

مقر آنها بود مستعد شدند ولی با آنها تفنگ بی‌فشنگ داده شده بود.
روسا سوئدی با کودتا همراه بودند، ورنه ژاندارم بدون شک با تکیه
به شهر می‌توانست قوای خسته قزاق را در ساعت متفرق کند، خامه که
بریگاد مرکزی نیز پشتیبان آنان قرار می‌گرفت.

سپه‌دار، ادیب‌السلطنه سمعی معاون رئیس‌الوزرا و دونفسر
کارمند سفارت انگلیس را که یکی مستر هاوارد بود جلواتها فرستاد
و سعین الملک منشی مخصوص شاه نیز با آنها بود. از این عده تنها
ظاهرا ادیب‌السلطنه داخل نقشه نبوده است، این عده رفتند و جواب
سوالانگشیده باز گشتند.

مخبر روزنامه ایران را من قریب به نصف شب فرستادم زیرا در
شهر شهرت یافته بود که عده‌ای بالشویک به تهران حمله کرده‌اند و
برای اطمینان مردم خواستم جزئیات واقعه را دریابم. مخبر ما در
چند میلی شهر به آنها رسید ولی قزاقان او را راه ندادند که کسی را
به بیند و بار گفتند: رضاخان میرپنجه با آتریاد تهران به خانه‌های
خود می‌روند...

قزاق وارد شهر شد! ژاندارم دست درخاورد. بریگاد مرکزی به
اتفاق قزاق وارد شهر شدند. نزدیک سحر یک تیر توپ از میدان مشق
قدیم به اداره شهربانی شلیک کردند و یکی از اطاقهای تالمینات خور
و قزاق با اتفاق جمعی از بریگاد مرکزی که با قزاقها همداستان شده
بودند به نظمی (شهربانی) ریختند و شلیک با تفنگ در اداره نظمی
و کلانتریها آغاز شد و مدتی دوام داشته، نظمی تسلیم شد، محبوسین
نظمی به گمان اینکه بالشویک به شهر ریخته است، از محبوس بیسرون
ریختند و فریاد زدند "زنده باد بالشویک" و یکی از آنها به تیر
قزاق گشته شد.

ذخیره نظمی و اماشات غارت شد!

یک محبوس فراری و یک پاسان گشته شد. دو پاسان هم در کلانتری
ها بقتل رسیدند و هفت تن مجروح شدند که آنها هم بتدریج مردند.
احمد شهریور میگوید: این هنگامه و شلیک توپ مردم را بیمناک ساخت
و زنان سقط جنین کردند و بقول خود آنها روی خون افتادند...
عبدالله خان امیر طهماسبی گفته است که: من رئیس گارد مخصوص احمد

۱ - احمد شهریور

شاه بودم، و با اینکه احمدشاه تقریباً از نقشه کودتا مسبوق بود بعد از شنیدن وضع شبانه شهر خواست از فرج آباد فرار کند من او را مانع شدم چنین بود طرح یک دسپه سیاسی بزرگ و پایدخت با قواشی که در آن بود اینطور بصرف جماعتی که خود را فروخته بودند درآمد! (خاتمه مطلب)

نوشته دنیس رایت سفیر انگلیس راجع به کودتای ۱۲۹۹

حال برای روشن شدن بیشتر این کودتا از کتاب "انگلیسها در میان ایرانیاں" تألیف دنیس رایت ترجمه لطفعلی خنجی مدد میگیریم: (دنیس رایت در سال ۱۹۵۳ یعنی هنگامی که روابط سیاسی ایران و بریتانیا از نو برقرار گشت با سمت کاردار به تهران آمد، و در فاصله ماههای ۱۹۵۲ و ۱۹۶۲ سفیر بریتانیا در اشوپه بود. در سال ۱۹۶۳ (این بار بارتیه سفارت) به تهران بازگشت و هشت سال در آن سمت باقی ماند). او در صفحه ۲۰۵ این کتاب مینویسد:

بشویکها از حقوق و امتیازاتی که روسیه تزاری در ایران کسب کرده بود داوطلبانه چشم پوشیدند و بدین ترتیب محبت ایرانیاں را به خود جلب کردند. آنان موافقتنامه سری بریتانیا و روسیه را که در سال ۱۹۱۵ امضا شده بود، غرضی کردند و بریتانیا را در موقعیست ناراحت کننده ای قرار دادند، آن موافقتنامه بریتانیا را قادر میساخت که پس از پایان جنگ "منطقه بیطرف" ایران را به منطقه نفوذ خود منضم سازد.

و در صفحه ۲۰۶ به بعد مینویسد:

استقرار گروههای کثیری از سربازان انگلیسی و هندی در ایران در این دوره، احساسات ناسیونالیستی شدیدی برانگیخت، اعدام نفرات فراری پلیس جنوب، بازداشت و تبعید آشوبگران سیاسی توسط انگلیسها، برگزینی سریع ما مووانی که نسبت به بریتانیا نظر مساعدی نداشتند و فشارهایی که برای انتصاب انگلوفیلها به وزارت برشاه وارد می آمد، از عواملی بود که به آنزجار شدید انجامید.

با آنکه انگلیسها صادقانه می کوشیدند در برابر قحطی بزرگی که در کشور بیداد میکرد به مقابله برخیزند، شایعاتی از این قبیل را که انگلیسها مسئول گرانی آرزاق و گرسنگی مردم ایرانند، همگان به آسانی باور میداشتند.

احساسات ایرانیان جریحه دار شده و آنان این را که متفقین نمی‌گذاشتند ایران در کنفرانس صلح پاریس حرف خود را مطرح سازد، زیر سر انگلیسها می‌دانستند (و درست می‌گفتند).

به راستی که گریز نمی‌توانستند برای مطرح ساختن و اجرای نقشه‌ای که از دیرباز بدان دل بسته بود زمانی مساعدت از این انتخاب کنند. نقشه‌اش عبارت بود از تجدید حیات ایران در تحت قیمومت و سرپرستی بریتانیا. وی در سال ۱۹۱۹ بوزارت خارجه منصوب شد و بدین ترتیب توانست رو‌یای دیرین خود را پیگیری نماید (رو‌یای حراست از راه‌های وصول به هندوستان به وسیله ایجاد زنجیره‌ای از کشورهای دست‌نشانده بریتانیا که از ساحل مدیترانه تا فلات پامیر کشیده شود). وی ایران را از حلقه‌های حیاتی این زنجیر می‌دانست. پس از مذاکرات پنهانی که مدت زمانی طولانی بدنبال پیروزی پراکنده و منقطع ادامه می‌یافت، سرانجام در تاریخ نهم اوت ۱۹۱۹ در تهران موافقتنامه‌ای بین ایران و بریتانیا به امضاء رسید که هدف رسمی آن " ترتیب تدارک مساعدت بریتانیا به امر اعتدالی پیشرفت و بهروزی ایران " بود. این موافقتنامه بریتانیا را به مداخله در امور داخلی ایران کاملاً مختار می‌ساخت و عملاً از مداخله سایر قدرتها مانع می‌گشت.

موافقتنامه مقرر می‌داشت که بریتانیا مستشاران و کارشناسان لازم را در اختیار ایران قرار دهد، وسایل و مهیئات برای ارتش ایران تدارک ببیند (و این ارتش توسط افسران انگلیسی آموزش یابد)، و امی به مبلغ دو میلیون لیره برای انجام اصلاحات لازم به ایران بپردازد، در تعرفه‌های گمرکی تجدید نظر کند، و به امر نقشه‌برداری و ساختمان خطوط آهن در ایران کمک کند. گریز به وزیران همکارش چنین توضیح میداد که این قرارداد از آن رو لازم است که ایران بین هندوستان و بین‌النهرین که به تازگی تحت قیمومت بریتانیا درآمد بود واقع بود به دامان بلشویکها نیفتد و یا " عرصه هرج و مرج و تحریک دشمنان و بی‌نظمی مالی و نابسامانی سیاسی " نشود.

این قرارداد بزودی نه تنها در ایران، بلکه در فرانسه و ایالات متحده و شوروی مورد حمله قرار گرفت و اختلافی که در مورد مذاکرات منتهی به آن مخلوط گشته بود و موضع مسلطی که قرارداد به بریتانیا تفویض می‌داشت با انتقاد شدید مواجه شد. برای ایرانیان، این

قرار داد در حکم سنگتر شدن حلقه طنائی بود که بریتانیا به گردن ایران انداخته بود و از دیدگان آنان قیومت و تسلط بیگانه با استقلال ملی مانع الجمع بود^۱ وزیران اعیان زاده سه گانه ای^۲ که گرز و کاکس (وزیر مختار بریتانیا در تهران) قرار داد را با آنان مورد مذاکره قرار داده و امضاء کرده بودند نمایندگی و بیان کننده آرمان کشورشان نبودند و بسیاری به آنان بدگمان بودند و آنان را عامل بریتانیا می دانستند (به ویژه پس از آنکه همگان دانستند که آنان در آزادی خوش خدمتیها و زحمتشان پادشاهی سخا و تعدائهای از دولت بریتانیا گرفته اند)^۳ این یاران اشراف زاده سه گانه به همان اندازه کسر و کاکس از شدت احساسات ناسیونالیستی و وحدت احساسات ضد انگلیسی که پس از جنگ اول جهانی در ایران پدیدار شده بود، نا آگاه بودند. گرز و هشدارهای جانشینی کاکس^۴ و حکومت هندوستان را نادیده گرفت. علی رغم تهدید و ارباب، این قرارداد هرگز برای تحویب نهائی به مجلس برده نشد و سرانجام در اواسط تابستان ۱۹۲۱ چند ماه پس از کودتای رضا خان، دولت ایران آن را مردود و ملغی اعلام کرد.

دولت ایران به مستشاران نظامی و سایر کارشناسان انگلیسی که با پیش بینی تحویب قرارداد به ایران فرستاده شده بودند دستور داد که ایران را ترک گویند و به علاوه حکمی برای برجیده شدن پلیس جنوب صادر کرد. تا پایان سال ۱۹۲۱ حتی یک مستشار انگلیسی در خدمت دولت ایران باقی نمانده بود و نفوذ و اعتبار بریتانیا در ایران به نقطه

۱ - مگر از دیدگاه هیچ کس دیگری غیر از این است؟ - م

۲ - وثوق الدوله رئیس الوزرا، اکبر میرزا صایم الدوله (فرزند ظل السلطان) وزیر مالیه، نصرت الدوله (فرزند ارشد فرمانفرما) وزیر خارجه.

۳ - صحت این شایعات در نوامبر ۱۹۲۰ تأیید شد. در آن ماه یکی از معاونان وزارت خارجه بریتانیا در مجلس موافقت کرد که از محل وام دومیلیون لیره ای که قرار بود به ایران داده شود پیش برداختی به عمل آمده است. این مبلغ که مقدار آن چهارصد هزار تومان (۱۳۱۰۰۰ لیره) بود، در ماههای اوت و سپتامبر ۱۹۱۹ برداخت گشته بود، علاوه به سه وزیر نامبرده تضمین کتبی داده شده بود که در صورت لزوم، در مکانی در امپراطوری بریتانیا به آنان پناه داده خواهد شد.

۴ - هرمن نورمن (Herman Norman) که در ژوئن ۱۹۲۰ به جای کاکس به وزارت مختاری منصوب شد پسرفت اوضاع ایران را ارزیابی کرد و ولی هشدارهای او به گوش کوزل فرو نرفت.

حفیض خود رسیده بود، از آن پس، نویسندگان و روزنامه نگاران ایران هرگز نگذاشته اند که مردم ایران شرایط آسفباری را که به امضای آن قرارداد بدفرجام انجامید فراموش کنند. در اذهان بسیار ریازایرانیان این قرارداد (که اکنون بیش از نیم قرن از امضای آن می‌گذرد) همراه با قرارداد ۱۹۰۷ روسیه و بریتانیا بیاتگر این همداراست: از انگلیسها بوحذر باشید!

دولت بریتانیا از قبل یعنی از اواخر سال ۱۹۲۰ عمدتاً به دلایل اقتصادی^۱ بر آن شده بود که تا پیش از اوایل ۱۹۲۱ "نور پرفورس" (نیروی خود در شمال ایران) را از ایران خارج سازد. پیش از انجام این کار در قزوین و تهران تحولات چشمگیری پدید آمد که بعداً سرنوشت ایران را تغییر داد. در آن تحول پای بریتانیا تا حدودی در میان بود ولی نه به آن حد که غالباً تصور می‌شود. (در اینجا با مدارک مثبتی که در دست است مقیر انگلیس نمی‌خواهد صریحاً اعتراف کند ولی چیزی از واقعیت نمی‌گاهد. مولف)

سر لشکر سر ادموند آیرنساید^۲ در تاریخ چهارم اکتبر ۱۹۲۰ به جای سرتیپ هیوبیتمن چیمن^۳ فرماندهی "نور پرفورس" را بعهده گرفت چندان پیش از آن، نیروی مزبور در برابر پیاده شدن بلشویکها در سواحل دریای خزر با شتاب نسبت به عقب نشینی مفتضعاتی زده بود و

۱ - تا پایان سال ۱۹۱۸ مخارج بریتانیا در ایران به سالی ۳۰ میلیون لیره رسیده بود. بریتانیا علاوه بر تامین هزینه نیروهای خودش در ایران، به دولت ایران و بریگان (تیپ) قزاق کمک مالی می‌داد و با این شرط که شاه از نخست وزیر و ثوق الدوله پشتیبانی کند ماهی پانزده هزار تومان (تقریباً پنج هزار لیره) به شاه می‌پرداخت.

۲ - Sir Edmund Ironside بعداً فیلدمارشال لرد آیرنساید "بارون" اول آیرنساید ارخانگل، سالهای حیات ۱۸۸۰ تا ۱۹۵۹ وی در سالهای ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹ فرمانده نیروی متفقین در شمال روسیه و در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ فرمانده "نور پرفورس" بود. در سالهای ۱۹۲۲ الی ۱۹۲۶ فرماندهی دانشکده افسری کمبرلی (Comberle) را در انگلستان بعهده داشت. وی سعتهای عمده و گوناگون فرماندهی را در هندوستان و بریتانیا بعهده گرفت و سپس در سالهای ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ فرمانده جبل الطارق و در سالهای ۱۹۲۹ و ۱۹۴۰ بازرگ کل ستیاد ارتش شد.

۳ - Hugh Bateman Champain از فرزندان نخستین مدیر اداره تلگراف هند و اروپا در تهران

در نتیجه، روحیه افراد آن سخت تضعیف شده بود. عاموریت آبرنسا باید این بود که روحیه افراد را تقویت کند و بلشویک‌ها را عقب بنشاند و خروج نهائی "نور پرفورس" از ایران را ضارک به بیند. آن نیرو در آن هنگام مرکب از تقریباً شش هزار آفسر و سرباز بود. گروهی متشکل از سربازان هندی در زنجان در سر راه تهران به تبریز مستقر گردانیده شده بود، ولی بیشتر سربازان انگلیسی به نگهبانی از گردنه* منجیل در سر راه قزوین به رشت گمارده شده بودند. بقیه افراد نیرو به حالت ذخیره و آماده باش در قزوین بودند.

اندک زمانی پس از ورود آبرنسا به افراد بریگاد قزاق ایرانی که عده* شان محدود به هزار نفر میرسید و افسران روسی و ایرانی همی فرماندهی آنها را بعهده داشتند، توسط نیروهای بلشویک از مازندران بیرون رانده شدند و در آق‌آب‌ها در نزدیکی قزوین اردو زدند. با دولت ایران چنین توافق شد که این افراد در آق‌آب‌ها در تحت نظارت آبرنسا به ازنو مجهز شوند. آبرنسا باید یک سرباز حرفه‌ای بود و قامتی بلند و شخصیتی نافذ داشت و معروف بود که مره عمل و دارای استعداد اخذ تصمیمات سریع است. اقدامات بعدی او موید صحت این شهرت بود. آبرنسا به بدلائل درست و موجبی عقیده داشت که افسران روسی بریگاد قزاق دارای روحیه* ضعیف و احساسات ضد انگلیسی اند و بجه آسانی تحت تاثیر تبلیغات بلشویک‌ها قرار خواهند گرفت. بنابراین به این نتیجه رسید که همه* آن افسران را باید دست‌بسر کرده، بر اثر مساعی نورمن و وزیر مختار بریتانیا در تهران، شاه سرانجام با بی میلی فراوان حاضر شد به برکناری آن افسران روسی تن دردهد.

آبرنسا به نورمن این کار را به ابتکار شخصی وبدون داشتن دستور و مجوز از لندن انجام دادند و کوزن که هرگونه حرکتی را در ایران تحت مراقبت و توجه داشت از این اقدام آنان بسیار ناراحت شد.

شاه سردار همایون را که شخصیتی بی‌کفایت و سیاسی بود به جای فرمانده* معزول روسی به فرماندهی بریگاد قزاق منصوب کرد. در همان

۱ - آبرنسا به پیش‌بینی میکرد که ممکن است افسران و درجه‌داران روسی به پشتیبانی از فرماندهان بلشویک‌ها متعهد شوند و در برابر برکناری ایستادگی کنند. وی بمنظور پیشگیری از وقوع چنین چیزی آنها را از سربازان شان جدا کرد و همین‌ها را داشت نمود.

هنگام، آیرن‌ساید سرهنگ دوم هنری اسمایت آرا، که به هنگ چشایر^۱ وابسته بود. به اداره امور بریگاد قزاق و سرپرستی امور مالی آن در دوره تجدید سازمان گماشت. آیرن‌ساید در دوم نوامبر ۱۹۲۵ به اردوگاه قزاقان رفت و اعلام داشت که بهیچوجه قصد ندارد به جای افسران معزول روسی، افسران انگلیسی را به کار گمارد. وی درباره افسران ایرانی آنان پرس و جو و تحقیقی به عمل آورد و آن شب در دفتر یادداشت خود چنین نوشت: "رضاخان فرمانده آتریاد تبریز بی شک یکی از بهترین افسران اینهاست. اسمایت توصیه می‌کند که رضاخان عملاً رئیس این دسته باشد و تحت ریاست فرمانده سیاسی که از تهران تعیین شده بود عمل کند"^۲

در تاریخ چهاردهم ژانویه که آیرن‌ساید دیگر بار به دیدار قزاقان رفت در دفتر یادداشت خود چنین نوشت:

"به دیدار قزاقان ایرانی رفته آن‌ها را از نظر گذراندم اسمایت سوسامانی به وضوحشان داده است. مواجب اینها مرتباً پرداخت شده است و اکنون این افراد لباس و مسکن دارند... فرمانده کنونی قزاقان موجود عقبر و بی‌هو و خاصیتی است و روح و روان واقعی این گروه سرهنگ رضاخان است، یعنی همان مردی که قبلاً بسیار به او علاقه مند شده بودم اسمایت می‌گوید مردی نیکوست و من به اسمایت گفته‌ام که به همایون مرخصی بدهد تا به سرکشی به املاک خود برود"^۳

آیرن‌ساید با مرخصی دادن به سردار همایون، رضاخان را عملاً در موضع فرماندهی قرار داد و تازه اکنون آیرن‌ساید به فکر بیرون بردن "تور پرفورس" از ایران و نیز به فکر آینده قزاق افتاد. خروج آن نیرو می‌بایستی پس از ذوب شدن برف‌هایش انجام می‌شد که به تسموی

۱ - Henry Smyth یکی از اعضای هیئت نظامی بریتانیا بود که طبق مفاد قرارداد سال ۱۹۱۹ برای کمک در ایجاد و سازماندهی ارتش سراسری ایران به آن کشور فرستاده شده بود.

۲ - Cheshire ایالتی است در شمال انگلستان - م.

۳ - از دیشیر رپورتر (A. Repoter) در سال ۱۹۱۷ رضاخان را دید و بسیار تحت تاثیر مین پرستی او قرار گرفته بود. وی در خاطرات منتشر شده خود نوشته است که وی برای نخستین بار رضاخان را به آیرن‌ساید معرفی کرده است.

۴ - ما خود از یادداشت‌های شخصی نیلد مارشال لرد آیرن‌ساید.

غیر معمول سنگین و فراوان بود. این خروج " نور پرفورس " خواه ناخواه مخاطره آمیز بود. زیرا امکان داشت که پس از خروج نیروهای بریتانیا، نظم و قانون در ایران مختل گردد و در آن صورت راه برای حرکت بلشویکها از شمال باز می‌شد. بعلاوه ممکن بود قزاقان علیه افسران نظامی بشورند و " به تهران سرازیر شوند و انقلابی بپا کنند^۱ ". ایرنساید به این نتیجه رسید که بهترین خطرترین کار آن است که نیروهای بریتانیا اکنون هنوز بر اوضاع مسلط هستند فرماندهی بسرای قزاقان تعیین کند. نتیجه‌گیری او بیشک متاثر از اعتمادش به رضاخان و نیز متاثر از پیشرفت سریعی بود که قزاقان تحت رهبری رضاخان در جهت کسب کارائی و کفایت حاصل میکردند^۲.

ایرنساید بار دیگر در تاریخ سیویکم ژانویه همراه اسمایت با رضاخان ملاقات کرده ولی چیزی درباره صحبت خود و اسمایت با رضاخان یادداشت نکرد و فقط نوشت " رضاخان مایل است کاری انجام دهد و از اینکه مشغول هیچ کاری نیست آزرده خاطر است^۳ ".

ملاقات بعدی که در واقع ملاقات نهایی بود در تاریخ دوازدهم فوریه صورت پذیرفت و ایرنساید در آن باره در دفتر یادداشت خود چنین نوشت " من با رضاخان مصاحبه کرده‌ام و سرکردگی قزاق ایران را بطور قطعی به او سپرده‌ام. او مردی واقعی و رک‌ترین مردی است که تاکنون دیده‌ام. به او گفتم که قصد دارم به تدریج او را از قید تسلط خودرها سزم و باید سرهنگ اسمایت ترتیبی بدهد که پس از رفتن ستون منجیل، با شورشیان رشت مقابله نماید. در حضور اسمایت صحبتی طولانی با رضا انجام دادم. در این فکر بودم که آیا لازم است تضمین کتبی بگیریم یا نه، ولی سرانجام به این نتیجه رسیدم که تضمین کتبی فایده‌ای نخواهد داشت زیرا اگر رضا بخواهد زیر قول خود بزند چنین خواهد کرد و صرفا خواهد گفت قولهایی که داده‌است تحت فشار از او گرفته شده است و او ملزم به رعایت آنها نیست. هنگامی که موافقت کردم که رضا

۱۹۳ - ما خود از یادداشت‌های شخصی فیلدمارشال نرد ایرنساید

۲ - ایرنساید در تاریخ چهاردهم ژانویه ۱۹۲۱ در دفتر یادداشت خود چنین نوشت " شخصا عقیده دارم که پیش از آنکه از اینجا بروم باید بتوانم این افراد را بحال خود رها کنم... در واقع، یک دیکتاتوری نظامی گرفتاریهای ما را برطرف خواهد کرد و ما را قادر خواهد ساخت که بی‌هیچ درندسری این کشور را ترک گوئیم "

را بحال خود رها سازم، دوستکته را برایش روشن ساختم؛

۱) هنگامیکه از هم جدا می‌شویم نباید بکوشد مرا از پشت سر هدف قرار دهد. اگر چنین کند این کار به نایب‌دیش منجر خواهد شد و بسه سود هیچ‌کس نخواهد بود، مگر حزب انقلابی.

۲) شاه تحت هیچ شرایطی نباید برگنار گردد. رضا با چرب‌زبانی قول داد و من و او دست‌یکدیگر را فشردیم. به اسمایت گفته‌ام که او را بتدریج به حال خود رها سازد.

دو روز بعد آیرسانید بطور غیرمنتظره‌ای به بغداد فرا خواشده شد تا سمت جدیدی را بعهده گیرد، پیش از عزیمت از ایران با اتموبیل به تهران رفت و با شاه ملاقات کرد تا او را وداع گوید. وی کوشید شاه را ترغیب کند که از استعداد رضاخان استفاده بیشتری به عمل آورد، ولی موفق نشد. سپس در تاریخ هیجدهم فوریه ایران را برای ابد ترک گفت. وی از قزوین سوار بر هواپیمای کوچکی شد که ظرفیت آن بیش از دو نفر نبود و به راه افتاد. لوله روشن این هواپیما بخ زد و هواپیما در نزدیکی همدان بر لایه‌های ضخیم برف سقوط کرد. ولی دوسر نشین آن جان سالم بدر بردند و گزندی نیافتند.

در همان شب رضاخان سربازانش را برای حرکت بسوی تهران بحالت آماده‌باش درآورد. در روز بیستم فوریه، وی و سربازانش به نهم‌آباد واقع در حومه تهران رسیدند. سه نماینده از جانب شاه و دو تن از اعضای سفارت بریتانیا در تهران که از طرف وزیر مختار فرستاده شده بودند کوشیدند او را از ورود به تهران منصرف سازند، ولی رضاخان فسخ عزم نکرد و به آن نمایندگان گفت که از ضعف حکومت به ستوه آمده‌ام است و مصمم است حکومتی نیرومند پدید آورد که بتواند آماده مقابله با پیشروی بلشویک‌ها باشد و چنین نظر داد که پس از خروج انگلیس‌ها، پیشروی با بلشویک‌ها به دنبال خواهد آمد. در عین حال، وی نسبت به شاه اظهار وفاداری کرد ولی این را روشن ساخت که خود را از شسیر رایزنان شیطان مفتی که تحت سلطنت را احاطه کرده‌اند، رها خواهد ساخت رضاخان و قزاقانش اندک زمانی پس از نیمه شب بیست و یکم فوریه به تهران وارد شدند و با چندان مقاومتی رو برو نگشتند و کودتا بدون خون‌ریزی انجام گشت. با امداد همان روز وزیر مختار بریتانیا با شاه

۱ - ما خود از یادداشت‌های خصوصی فیلسوف رشال لرد آیرسانید

ملاقات کرده، و ظاهراً بی آنکه از لندن دستوری داشته باشد من بساب
را هنمایی به شاه گفت که تنها راهی که برایش باقی مانده است آن است
که با سرکردگان کودتا رابطه برقرار سازد و خواسته های آنسان را
بپذیرد. چهار روز بعد شاه بیانیه ای صادر کرد و طی آن موافقت
کامل خود را با نظریات قشون اعلام داشت و سیدضیاء الدین طباطبائی را
به ریاست وزراء منصوب کرد.

ریاست رضاخان بر نیروهای مسلح کشور تأیید گشت و به او عنوان
سردار سپه داده شد اینرسیا بد که اکنون در بغداد بود پس از شنیدن
خبر کودتا در ۲۲ فوریه در دفتر پادشاهت خود چنین نوشت: "رضا
خان در تهران کودتا کرده است، ولی بقولی که بمن داد وفادار مانده
و نسبت به شاه اعلام وفاداری کرده است... تصور میکنم که همه مردم
چنین می پنداشتند که من کودتا را طرح ورهبری کردم، گمان میکنم که
اگر در معنای سخن دقیق شویم واقعاً من این کار را کرده ام"^۱
از اسامیت نیز گفته ای خطاب به یکی از دوستانش چنین ثبت شده -
است: "کودتای قزاقان در تهران را او سامان داده بود... و سفارت
بریتانیا در تهران از این امر مطلع بود".

مرجع دیگری گفته ای از اسامیت را چنین نقل می کند:
"آزمین درخواست شد که راهنمایی نظامی انجام دهم و از آنجا که
آموزشگر نظامی بودم میبایستی چنین میکردم".

یک معلم فرانسوی مقیم تهران که همگان عقیده دارند که "کودتا
را شاه و دوستانش یعنی انگلیسها به راه انداخته اند"، خود آن مرد
فرانسوی هم بر این عقیده بود. این واقعیت که سیدضیاء الدین رئیس -
الوزراء جدید روزنامه نگاری بود که به آنگلو فیل بودن شهرت داشت به
این عقیده اعتبار میبخشید (و همچنین بود آگاهی از این امر که پس از
عزل لفسران روسی، اسامیت و سایر افسران انگلیسی به قزاقان وابسته
شده بودند).

بعلاوه فیروز میرزا وزیر سابق امور خارجه که زمانی با کورن
مذاکره کرده بود و بعدها به همان اندازه که قبلاً دوستدار بریتانیا
بود، دشمن بریتانیا از آب درآمده بود، همدا باعده ای دیگر کودتا
را توطئه انگلیسها دانست و محکوم کرد. بنا بر این جای شگفتی نبود

۱ - ما خود از یادداشت های خصوصی فیلدمارچال لرد آیرن ساید

که بسیاری از ایرانیان چنین فریاد کردند که بریتانیا کودتا را به راه
انداخته است تا آخرین حلقی مضموعه خود را برای اعمال واجبی برای
فرار داد کردن، انجام داده باشد.

روایح شواهدی در دست نیست که نشان دهد دولت بریتانیا نیابتاً
بریتانیا در تهران فرطی ریزی کودتای رضاخان مدتی داشته باشند.
امکان دارد که سوابق و اسنادی که می‌توانست بریتانیا را در موقعیت
خارجت‌کننده‌ای قرار دهد به دست از بین برود یا فدای چنین چیزی
چندان محتمل نمی‌نماید.

احتمال فویتر آن است که آبرنسا به به ابتکار شخصی خود دست به
اقدام زد، گمان اینکه فرمود عزل افسران روسی چنین کرده بود، وی
از خروج "شور پرورس" (شوری نظامی بریتانیا در شمال ایران) از
ایران سخت نگران بود و عقیده داشت که فقط به یکا توری نیرومند نظامی
می‌تواند ایران را از چهار آمدن به اختلالی بلطویکی نجات بخشد.
علاوه بر او، گمان دیگری نیز نگران چنین احتمالی بودند. اسامیت
زیر دست آبرنسا به بود، ولی با سیدضیا^۱ الدین و همچنین با دو افسر
ایرانی که در طرح ریزی کودتا با رضاخان همکاری داشتند در تماس بود.
آبرنسا به؛ وزیر مختار بریتانیا در تهران را ضعیف‌التفصیل می‌دانست
و به نظر او آنکه در تاریخ چهاردهم فوریه مستوری برای اسامیت و رضاخان
باید کرد و رضاخان را از قید تسلط اسامیت‌ها سازه، متورنی‌ها و وزیر
مختار انجام نداد. رضاخان آن‌ها را به صورت اجازه حرکت خود
به سوی تهران تغییر کرد، ولی آبرنسا به روز بعد که برای خدا حافظی
به میدان نورمن (وزیر مختار) رفت به او گفت که چه کرده است.
معلوم نیست که آیا آبرنسا به با اسامیت شخص دیگری از میان اعضای
بطارتخانه را هم از ماجرا آگاه ساختند یا نه، ولی از آنجا که نظامیان

۱ - از یادداشت‌های آبرنسا به در تاریخ چهاردهم فوریه: "کودتا
برای ما بهترین چیز دیگری است. من به نورمن بگو قوت قلب خواهم
داد. و از یادداشت‌های او در تاریخ پانزدهم فوریه: "من درباره رضا
با نورمن صحبت کردم و او بسیار بی‌سازگاری بود که می‌باید آگاه گفته شود
به او گفتیم که به رضا اعتماد داریم... و غیر بازود مجبور می‌شویم
لذا آن را به حال خود رها کنیم." (ما خود از یادداشت‌های شخصی
نیلدنا ریشال لرد آبرنسا به).

معمولا به دیپلماتها اعتماد نمی‌کنند این کار محتمل به نظر نمی‌رسد. کاملاً ممکن است که سیدضیاء الدین به اعضای دیپروخانه شرقی سفارتخانه چیزی گفته باشد، ولی هیچ سندی در دست نیست که مشعر بر آن باشد که وزارت خارجه بریتانیا از آنچه در شرف وقوع بود آگاهی داشت یا نشان دهد که طرح ریزی کودتا چیزی بود جز یک قفسه کاملاً ایرانی. اگر دولت بریتانیا در پس کودتا موبود در برابر درخواستها و توصیه‌های نورمن مینن بر لزوم پشتیبانی از سیدضیاء الدین و رژیم جدید، به آن آهستگی و با آن حالت منفی واکنش نشان نمی‌داد. نقش انگلیسها (یا به عبارت درست‌تر، نقش آیزن‌ساید) شرایط را و ما به‌های تشویق و تشخیر را فراهم آورد که اقدام رضاخان را امکان پذیر ساخت.

اندک زمانی پس از کودتا، رضاخان بوزارت جنگ منصوب شد. وی در سال ۱۹۲۳ به ریاست‌وزرا رسید. در ماه اکتبر، مجلس، احمدشاه را که در آن هنگام در خارج از کشور بود از سلطنت عزل کرد و همچنین پایان سلطنت دودمان قاجار را اعلام داشت.

در تاریخ سیزدهم دسامبر رضاخان پادشاه جدید ایران شد. در تاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۲۶ "رضاشاه پهلوی" رسماً در کاخ گلستان تاجگذاری کرد.^۱ بدین ترتیب دوره "قاجاریه" به سر رسید.

برای حسن ختام شعری منسوب به مرحوم ادیب‌نیشابوری ذکر می‌کنیم:

این لعل درخشنده سلیمانی نیست
این گوهر رخشنده بدخانی نیست
پیداست به خلق‌گاین گهرگانی نیست
جز ساخته‌ی دست بریتانی نیست

۱ - مترجم بی‌آنکه بخواهد وارد نفس قضیه بشود لازم می‌داند به ضعف منطقی که در این گفته نویسنده نهفته است اشاره کند. ممکن است نظاً می‌برای جلوگیری از انشای اسرار و لیب‌فرو بنندد. چیزی را که به وزیر مختار گفته است به دیپلماتهای جز" نگویید. ولی در حالیکه نویسنده به عدم دخالت سفارت یا دولت بریتانیا اشاره کند باید توجه نماید که وزیر مختار بعلمت صرف مقام خود پیش از همه دیپلماتها به دولت بریتانیا نزدیک بود و نماینده آن دولت به شمار می‌رفت.

۲ - پیش از آن، رضاخان یک فرستاده شخصی به انگلستان فرستاده بود تا از آیزن‌ساید درخواست کند که او را از عقید اخلاقی قول خودداری از بزرگناری احمدشاه برهاند.

۳ - خانم نیکلسون (نام کنونی وی سکویل (Sackville West) همسر هارولد نیکلسون رایزن سفارت بریتانیا در کتاب خود موسوم به Passenger to Tehran (مسافری در تهران) تاجگذاری رضا

حال به دنبالیه مطلب و ترجمه کتاب میپردازیم.

رضاخان از فردای روز استعفاء سیه دار بدرجه ژنرال رسیده و وزیر جنگ اعلام کرده، لذا اولین قدم بسوی پیروزی برداشته شد. در برابر چشمان انگلیس ها اقدامات صورت گرفت و انگلیس ها برابر عمل انجام شده قزار گرفتند و دیگر نمیتوانستند سیدضیاءالدین و رضاخان را تظیی کنند، بنابراین عمل آنها صحه گذارند (بنا بر شرحی که قوقا داده شد این مطلب صحیح نیست و قابل تردید است. مولف).

اولین اعلامیه رضاخان سردار سپه و وزیر جنگ این بود که اهالی تهران به اطاعت و سکوت دعوت میشوند. بلافاصله وزراء سابق و رجال پایتخت را زندانی کرد و کسی نمیشد بزودی حوادث ثابت کرد که رضاخان حق داشت جزای و جسارت بخروج دهد. مطلبی که موجب نگرانی بود این بود که دول بزرگ نمک العمل نشان دهند، ولی هرگز این اتفاق نیافتاد. روسها پنج روز پس از تسخیر تهران با حکومت جدید قرارداد دوستی امضاء کردند و متعهد شدند که به استقلال ایران احترام بگذارند و از امتیازات و منطقه نفوذ خود صرف نظر کردند. ترکها مناطقی را که اشغال کرده بودند ترک کردند، انگلیس ها پیش از دیگران بطرف جنوب یعنی خلیج فارس عقب نشینی کردند و بزودی عی کردند که رضاخان با قوت یک مرد سیاسی داراست، بنابراین چرا نگذارند نظمی به کشور خویش بدهد (یعنی محرمات او را نظارت خواهند کرد) بجای اینکه سر نخ یک حکومت ضعیف را در ایران داشته باشند، اگرچه آن حکومت بیشتر مطیع باشد، باز بهتر است حکومت قوی منافع آنها را تضمین کند. قرارداد روس و ایران انگلیس ها را مطمئن کرد و تضمینی بود برای آنها یعنی چیزی که آنها علاقه مند بودند چاه های نفت خوزستان بود که قریب یک میلیون ونیم تنفت در ۱۹۲۰ به آنها میداد، اگر بگذارند که بی دردمر آنها استخراج کنند پیش از این فعلا چیزی نمیخواستند. مختصر این قرارداد ماه فصل انگلیس ها بود.

را شرح داده است. وی به علاوه گفته است که هنگامی که تدارک آن روز بزرگ داده میشد هیچ نکته ای - هر اندازه ناچیز و بی اهمیت - نبود که ایرانیان در مورد آن با دوستان انگلیسی خود مشورت نکنند.

از سوی دیگر انگلیس ها مشاهده میکردند با چه سرعتی حکومت نظم برقرار میکنند، ظرف چند ماه جمهوری سوسیالیستی گیلان تصفیه شد، میرزا کوچک خان با زداشت و کشته شد، روس ها قشقایی، بختیاری و کرد از اثر افتادند، در هوسو تصفیه، تیرباران و محاکمه جریان بیجاقت، رضاخان عنوان سردار سپهر را (یعنی فرمانده کل قوا) را احراز کرد، و از این جهت دست روی پلیس و ژاندارمری گذاشت و ژاندارمری را روی کرده فرانسو بنیان گذارد، اشخاص را به فرانسه فرستاد تا مستشاران خارجی از سن سیر (St. Cyr) استخدام کنند و مدرسه نظام آنجا Ecole Militaire او را بخود جلب کرد. او عنوانا وزیر جنگ بود و سرخ های قدرت را بدست گرفت.

بین او و سیدضیاءالدین عدم توافق پدیدار گشت. سید از بقدرت رسیدن شریک خود نگران شد و بر سر وظن خود عیا فرود و همانطور که بسیار بین سیاستمداران معمول است موضع خود را تغییر داد و یگانه وسیله ای را که ممکن بود وضع را به نفع خود مستقر نماید خیانت بود که نسبت به رفیق خود اعمال داشت (اللهم الشغل ظالمین بالظالمین . مولف)

رضاخان از او مخفی نمیداشت که منتظر فرصت است تا قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس را ملغی سازد. سید در خیابان فردوسی به سفارت انگلیس موضوع را خبر داد، اما رضاخان همه جا آدم های خود را گماشته بنود و از این ملاقات مطلع شد و سید مجبور به ایستما گردید و روز ۲۵ مه ۱۹۲۱ به بین النهرین فرار کرد.

در این حال با کمال تعجب رضاخان پست نخست وزیری را که شاه (احمدشاه) به او پیشنهاد کرده بود رد کرد، چه آنکه وضع هنوز برای او مساعد و روشن نبود و او ترجیح میداد که غیر مستقیم وضع را بوسیله اشخاص پوشالی که مسئولیت تصمیمات را بعهده بگیرند و به زعم انگلیس ها خوش آیند نبود اداره کنند و خود اوضاع را زیر نظر بگیرد این اشخاص پوشالی را رضاخان شخصا انتخاب میکرد و صورت آنرا به احمدشاه ارائه میکرد. شاه چاره ای جز قبول نداشت، این اشخاص میبایستی برای مدتی سر کارها باشند، در حالیکه او مشغول اعمال نقشه های خود بود. (مستقیما مالیاتها تیکه اجتماعی به وزارت جنگ داشت بمیل خود با برجا نمود، آدم های قابل اطمینان خود را به استان داری و فرمانداریهای ولایات گماشت ، قوانین تازه تدوین کرد

و تقریباً به نخست وزیر خود تمایل میکرد) و احمدشاه را در تاریخ ۲۳ ژوئن متقاعد ساخت که قرارداد ۱۹۲۱ بین ایران و انگلیس را لغو کند انگلیس ها متحیر ساکت ماندند، با وضع قوانین مالیاتی رضاخان توانست یک ارتش کوچک مدرن جدیدی به گردهم آید. فرانسه تشکیل دهد (در ارتش قدیم حتی یک هزار تفنگ که از یک کالیبر (calibre) و مدل باشند وجود نداشت) حقوق سربازان را افزایش داد و بر تعداد آنها نیز افزود و با سرعت عجیبی این امور را انجام داد.

دو جریان ماه اکتبر رضاخان حس کرد که قوی تر از پیش میباشد و میتواند از موضع قدرت صحبت کند و عمل نماید و با مصلحت مشیت ها پیش را روی میز بکوبد. نخست وزیر را از پست خود برکنار کند یعنی مشیرالدوله پیرنیا را بجای او بنشانند و به شاه " نصیحت " کند تا امر فریاد که یک جوان (بیست و سه ساله) طالب آنست انجام دهد، یعنی به اروپا مسافرت نموده و به عیاشی بپردازد. احمدشاه منتشر نشد و برادر خود را نایب السلطنه کرد. عصر آنروز هازم اروپا شد، او دیگر هیچگاه ایران را ندید.

(در اینجا قدری به حاشیه میپردازیم و راجع به ریاست وزرا شسی قوام السلطنه صحبت میکنیم. مولف)، پس از اینکه قوام به ریاست وزرا شعی منصوب گردید بیانیته ذیل را صادر کرد:

بیانیه ریاست وزرا عظام

هموطنان - در موقعی که وطن عزیز ما با مشکلات بیشمار تصادف نموده از طرفی ضرورت مقاومت با مشکلات و از طرف دیگر لزوم ایجاد اصلاحات این جانب و همکاران محترم مرا دعوت نمود که بر حسب امر پندگان اعلی حضرت اقدس هما یون شاهنشاهی ارواحنا فداء به تمامی مهام مملکت اشتغال ورزم.

بدیهی است در قبول چنین مسئولیت خطیر اتکال و استظهارم به مراجع ملوکانه و وجدان پاک و بی آرایش خیرخواهان ملت و عناصر صالحه مملکت است که وضعیات را تحت مطالعه آورده از پیروی نظریات دولت راجع به اصلاحات اجتماعی و کمکهای لازم در ترقی اوضاع اقتصادی دریغ ننمایند. پرواضح است که حوادث صبر انگیز عالم و وقایع تاریخی ادوار گذشته مخصوصاً قرن حاضر ثابت نموده است که سعادت هر قوم و ملت

مثناسبت با حسن وطن خواهی و فداکاری افراد و در هر مملکت که این احساسات پدیدتر و اثرات آن ظاهرتر باشد حسن اداره امور و ترقی و سعادت هیئت جامعه بیشتر و اقتدار و استقلال مملکت بهمان درجه ثابت تر و محترم تر خواهد بود.

هم وطنان عزیز

ایران وطن شما که افتخار و اعتبار تاریخی آن محتاج به تذکار نیست دیرگامی است بواسطه حوادث گوناگون از آنچه لایق مقام عظمت آنست محروم مانده و تنها همین غفلت‌های گذشته است که مشکلات و مخاطراتی را برای وطن عزیز ما تدارک ننموده لکن از آنجا که تجربه ایام گذشته سر مشق عبرت است امیدوارم بعد از فضل الهی در پرتو نیات مقدسه اعلی حضرت اقدس همیون شاهنشاهی و با همت و فداکاری هموطنان محترم خط‌های گذشته ترمیم یافته مقام ایرانیت و استقلال مملکت بعون الله تعالی محفوظ بماند و سعادت و موفقیتی را که همواره از اصول مشروطیت انتظار داشته‌ایم بروجه اتم و اکمل فراهم گردد. بالخصوص که در این موقع روابط حسن همجواری و مناسبات یکجہتی و عوالم و داد و دوستی ما بین دولت شاهنشاهی ایران و دول معظمه همسایه و غیر همسایه بروفق مطلوب در جریان بوده و امید هست که دولت علییه با رعایت بیطرفی و کمال اطمینان با ملاحظات داخلی پرداخته در اقدامات خود موفقیت تامه حاصل نماید.

مهمترین مسائل را که دولت حاضر در نظر دارد سرعت افتتاح مجلس شورای ملی است که اساس نیات اصلاح جوینان دولت با شرکت موافقت نمایندگان محترم ملت تحکیم یابد و قوانین لازم برای حسن اداره امور مملکت وضع و تدوین شود و از آنجا که حفظ استقلال و انتظامات و بالآخره حیات و سعادت مملکت منوط بحفظ و تکمیل قوای نظامی است لهذا اولین منظور دولت بسط و توسعه قشون خواهد بود و کمال سعی را در مزید رفاهیت و سعادت قشون خواهد نمود و نظر باینکه مقصد و نیست دولت حاضر ترفیه و آسایش حال توده ملت است و علت اصلی فقر و پریشانی طبقات ذارع و اصناف که اکثریت ملت را تشکیل میدهند ناشی از عدم توجه در امر فلاحات و آسایش زارعین و دهاقین و عدم رعایت در تسهیل وسایل حمل و نقل و ساختن راه و بکار انداختن منابع ثروت و تهیه کنسار برای افراد بوده است لهذا دولت حاضر در نظر دارد اولاً در توسعه و

اصلاح امر فلاحت بوسیله متخصمین فنی اقدام نموده موجبات ازدیاد
منافع زارعین و بهبودی اوضاع معیشت آنها و اصلاح مناسبات بیابان
زارعین و ملاکین را فراهم نماید.

ثانیا نظر باینکه بانک استقراضی وکلیه شعب آن بدولت ایران
انتقال یافته است و برای راه انداختن بانک بزبور که در واقع بانک
دولتی شناخته خواهد شد تهیه و تکمیل سرمایه لازم است لهذا دولت
در نظر دارد از منابع داخلی سرمایه لازم را تهیه نموده شعب بانک
دولتی را در مرکز و ایالات و ولایات حسن جریان دهد.

ثالثا - بکار انداختن منابع ثروت از قبیل معادن و غیره بتوسط
شرکتهای عمومی بطوریکه منافع کارگران محفوظ و برای بیکاران تهیه
کار نماید.

رابعا - تهیه منابع و اعتباراتی برای استقراض داخلی و تکمیل
سرمایه های کافی برای تاسیسات ضروریه مملکت.

خامسا - نظر باینکه اصلاحات مالی مملکت برای تکمیل قوای نظامی
و اصلاح سایر دوایر و تاسیسات لازم مملکتی بر سایر مسائل مقدم است
دولت جدا در نظر دارد که اولاً مخارج غیر ضروری را حذف نموده و از
مخارج غیر لازم که بر بودجه مملکت شمول شود اجتناب ورزد و اساسی
شاید برای بودجه مملکت ایجاد نماید ثانیا بوسیله تکثیر عایدات
توازن جمع و خرج را کاملاً مراعات نموده و حتی الامکان کسر بودجه
مملکت را از منابع و استقراضات داخلی تامین نماید.

سادسا - از مقاصد اهم دولت توسعه معارف است که علاوه بر معارفی
که بودجه دولت متحمل میشود متحملین اهالی نیز حقا مدیون مساعدت
های لازم خواهند بود زیرا پیشرفت این مقصود که یگانه وسیله نجات
و سعادت مملکت است تکلیفات و اجباراتی را بر آنها وارد نماید که
البته از کمکهای مالی در این موضوع خودداری نخواهند نمود.

سابعا - از آنجا که از اهم مرام دولت اصلاح دواثر عدلیه و نسخ
کاپیتولاسیون است لهذا در اصلاحات عدلیه سعی وافی بعمل خواهد آمد
که موجبات حسن اداره امور قضائی بپروجه اتم و اکمل فراهم گردد.

ثامنا - ایجاد تاسیسات محلی در ایالات و ولایات بقسمتی که فواید
آن بطبقه زارعین و غلامین که تاکنون وسائل صحبه را بکلی فاقد
بوده اند عائد گردد.

این است نظریات اساسی دولت حاضر که در سایه توجیهات اعلی حضرت اقدس همیونی و با مساعدت مادی و معنوی هموطنان محترم بعون الله تعالی بموقع اجرا گذارده خواهد شد.

بدیهی است در ضمن اجرای نظریات فوق با اعتماد کاملی که با افراد صالح مملکت و عموم هموطنهای محترم خود دارم چنانچه برخلاف انتظار سیاسی برای خنثی نمودن مقاصد و نیات صالحه دولت مشاهده نگردد ناچار از جلوگیری و تا دیب مرتکبین خواهم بود.

قوام السلطنه رئیس الوزرا

بتاریخ ۱۶ برج جوزا ۱۳۰۵

رضا خان با حکومت های متزلزل که خود نقشه میریخت و آنها را سر کار میآورد وضع را بحرانی میکرد تا خود در فرصت مناسبی زمام امور را در دست بگیرد، ابتدا پس از سقوط سیدضیاء الدین قوام، سپس مشیرالدوله، بعد مستوفیالاممالک، باز مشیرالدوله را هر یک را به ترتیبی سر کار آورد و در نتیجه خود رئیس الوزرا شد و زمام امور را در دست گرفت. مثلاً مشیرالدوله که زودرنج و به آبروی خود اهمیت میداد و حساس بود با توهین غیر مستقیم و وسیله عوامل خود ساقت کرد، بعد مستوفی را که وجه الحظه بود به ترتیب دیگر چندی موجب شد سر کار بیاید او را هم از رده خارج کرد. بخاطر دارم روزنامه مرد روز که مدیر آن داور بود و از طرفداران رضا خان بود قریب به این مضمون در سرمقاله ای نوشت: آقای مستوفیالاممالک لباس شکار به قامت شما زیبا تراست که مردم ریختند دفتر روزنامه را آتش بزنند و یا آتش زدند و بهمین نحو نقش خود را بازی کرد و ضمناً همیشه فرماندهی کل قوا را بدگ میکشید و در دست داشت و در واقع خود او حکومت میکرد.

حال مطلب کتاب را دنبال میکنیم:

آیا صرف تخاصم است که دوسر نوشت در دو کشور مشابها اتفاق میافتد یعنی فردای روز ۲۹ اکتبر مصطفی کمال "خداوند" رضا خان خلیفه قسطنطنیه را بوسیله مجلس ملی ترک معزول کرد و خود با اتفاق آراء رئیس جمهور شد. از دریافت این خبر رضا خان تحت تاثیر قرار گرفت و همین عمل را انجام داد.

رضا خان فکر کرد که "یک جمهوری سالم به سلطنت ناسالم وفاسد ترجیح دارد" برای رعایت احتیاط و با این وصف چندی تأمل کرد تا

به‌بیند در ترکیه چه میگذرد.

در مارس ۱۹۲۴ که از موفقیت کمال اطمینان حاصل کرد به‌کار پرداخت ۲۱ مارس یعنی روز اول عید نوروز مجلس را برای یک جلسه فوق‌العاده دعوت کرد و طرح خود را تسلیم پارلمان نمود و هیچکس اعتراض نکرد و یک کمیسیون برای مطالعه، مأمور رسیدگی شد. بدبختانه رئیس‌الوزرا خیلی روی اطاعت عمومی حساب کرده بود، ولی اول آوریل در شهر مذهبی قم در ۱۴۰ کیلومتری تهران که علماء شیعه را دعوت به اجلاس کرد به‌یک برخورد سختی با آنها مواجه شد، زیرا پس از سه ساعت و نیم مباحثات جلسه بدون اخذ نتیجه پایان یافت و علماء موافقت نکردند.

از نظر آسان برقراری یک رژیم جمهوری صرف دیوانگی بود چه آنکه رژیم سلطنتی در تهران جای خود را باز کرده و قرن‌ها برقرار بود و این نظریه را به‌رضاخان اعلام نمودند که اگر در نظر خود اصرار ورزد با او مخالفت خواهند کرد.

رضاخان در مراجعت سخت خشمگین بود، ولی تصمیم گرفت نظر خود را بزور تحمیل کند.

× × ×

حال شرحی در دنباله مطلب و اجرای نقشه رضاخان.

در این هنگام یک فرانسوی بنام شارل بانل (Charles Banel) یکی از نزدیک‌ترین همکاران رضاخان بود، او هنوز بیست و پنج سال نداشت، اما ن‌الله میرزا جهانبانی یکی از افسران جزء تزارهای روسیه که از همکاران رضاخان در زمان اولین جنگ‌های آذربایجان بود بریاست میسیون نظامی ایران در پاریس در اوایل ۱۹۲۳ انتخاب شد. رضاخان که نه تنها به‌تفنگ و مسلسل و توپ احتیاج داشت بلکه به هواپیما و خلبان نیز نیاز داشت، لذا شارل بانل که یکی از خلبانان جوانی بود که پس از جنگ در مأمور هواپیمائی مهارت داشت و از اینکه نتوانسته بود در جنگ شرکت کند سرخورده بود با شاهزاده‌امان‌الله میرزا تماس گرفت و در خدمت تردیدی بخود راه نداد و با کشتی وسه فروند هواپیما و قطعات مفصل راه بندرعباس را پیش گرفت که در آنجا قطعات مزبور را بهم متصل نماید لکن میبایستی با کارگران و بادست آنها لوازم را تا اصفهان حمل نماید یعنی در اولین فرودگاه بعد از ساحل بندرعباس!

بائل حادثه جو بود و برای هر حادثه‌ای بکار گرفته میشد. در کارزارها دخالت داشت. کار و زور او به مبارزان کردن با فغان بود. درست در این فرصت او میتواند نمایش قهرمانی‌های خود را بدهد. هر وقت بائل با هواپیما از زمین برمیخاست زهر مندی و دست و پای خود به سبب داشت و با دستهای خود در انظار همه آنها را بر سر با فغان فرو میریخت و با این مزدور فرانسوی با چشمان آبی مقد درستی بست و قدا و تقریبا با اندازه خود رضاخان بود و بسیار شجاع و با قدرت بود. باری به محض اینکه رضاخان از نزد علماء قم که با شکست مواجه شده بود به تهران مراجعت کرد، او را احضار نمود، چه آنکه برای موفقیت در راه جمهوری بوجود او احتیاج داشت تا با زور نظر خود را اجرا کند. نقشه او ساده بود. بائل در این موقع اعضهان بود او میبایست با طیاره به فرودگاه تهران بیاید که در آنجا دو زره پوش منتظر او بودند و او تنها کسی بود که میتواند با مکانیزم خودش آنها را بکسار اندازد. البته عمل و زور او مهم بود، یعنی عمل او یک عمل روانی بود زیرا تا آن زمان کسی زره پوش ندیده بود.

بائل با کمال میل این ماموریت را قبول کرد. روز معین در زمانیکه نظامیان رضا در حال آماده باش بودند بائل با هواپیما از اعضهان پرواز کرد ولی به علت گودالی که روی پا داشت فرودگاه نتوانست به زمین بنشیند ولی صحیح و سالم از معرکه نجات یافت و مراجعت نمود. وقتیکه مشاهده کرد اشخاص بطرف هواپیما میروند با کمال تعجب شنید که میگویند چرا نوک هواپیما بسوی زمین است. ایرانیها حتی ملذذ نشدند که او مراجعت کرده است! الحسوس هواپیما از کار افتاده بود!

در تهران در ساعت معین میبایستی کار انجام شود ولی بائل دیر می رسید!

۱ - امروز شارل بائل هفتاد سال دارد و همواره ساکن ایران است او در اعضهان در یک خانه قشنگی منزل دارد که در محله آرامنه واقع است بائل فقط یکبار از ایران خارج شد یعنی در ۱۹۳۰ آسم برای اینکه در قشون فرانسه داوطلبانه نام نویسی کند. پس از خاتمه جنگ دوباره به اعضهان عزیز خود مراجعت کرده است. او در آنجا شهرت بسزایی دارد از هر کس خانه بائل را جويا شوید به شما نشان میدهد. روابطش با رژیم مالی است. آیا به نحوی شاه فعلی (محمدرضا) تاج و تخت خود را مدیون او نیست؟ (شاید منظور نویسنده کتاب این است که اگر بائل به تهران رسیده بود و رضاخان شدت عمل بخرج میداد و اعیانا شهر مقدس قم را بمباران میکرد بعلمت نفرت مردم به سلطنت نمیرسید تا پسرش جانشین او شود!)

اراده جمهوری خواهی رضاخان دیری نمی‌باید و کمتر با حقیقت وفق میداد یعنی با وجود طبیعت دیکتاتوری او معتقد به دموکراسی باشد، بهر حال دیگر در خصوص جمهوری سخنی بر زبان نمی‌آورد. در تهران طرح رضاخان دیگر خریداری نداشت، ولی خیلی دیر بود که رضا عقب‌گردد کند، و با این وصف قدری مردد بود. سه بار از احمدشاه تقاضا کرد که به کشور باز گردد. بار اول پادشاه جوان که به رویه اجداد خود شهره‌های آب معدنی فرانسه، آلمان، سوئیس، سواحل فرانسه و ایتالیا را دور میزد پاسخ او را نداد، سپس بار دوم جواب داد که مراجعت خواهد کرد لکن بایستی قدری صبر کرد زیرا فعلاً بیمار است. یک فرانسوی بنام پرنسو (Pernot) در این موقع نزد رضاخان حضور یافت و در مذاکرات هوس جمهوریخواه‌ها از ذهنش دور کرد. رضاخان گفت صحیح است " من میخواستم جمهوری برقرار کنم ولی برای ایرانشهها جمهوری به معنی بالشویزم است و با نزدیک به این معنی، و همین مطلب کافی است که آنها مایل به فراری آن نباشند، من بالاخره پس از تفکر در فکرم تجدیدنظر کردم و به آنها حق دادم"^۱

از طرف دیگر شاه در پایان تابستان ۱۹۲۵ مراجعت خود را به ایران اعلام کرد و در تاریخ ۲۵ سپتامبر، ماری را ترک کرد. در تاریخ ۲۳ شوشی در تهران برپا شد و مردم نان میخواستند و مراجعت شاه، رضا شورش را خاموش کرد و وعده‌ای را دستگیر نمود ولی بازار همچنان ناآرام باقی ماند. احمدشاه اعلام کرد که پس از تفکر تصمیم گرفته که مراجعت نکند. این مطلب را بوسیله رئیس الوزرا^۲ سابق خود یعنی وثوق‌الدوله اعلام میدارد. مجلس در ۲۹ اکتبر تشکیل شد و یک نماینده جوان بنام داور عزل قاچاریه را ماف و ساد^۳ پیشنهاد کرد که رضاخان را جانشین احمدشاه نماید. روز بعد ۳۱ اکتبر مجلس عزل قاچاریه و نفی بلد برادر شاه را تصویب کرد و رضاخان را به نیابت سلطنت بجای او تعیین نمود. سپس مجلس موافقت با اعلام شد و ۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ تعداد ۲۸۰ نماینده^۴ مجلس جدید به اتفاق آراء تاج و تخت سلطنت شاهنشاهی را به نایب السلطنه، یعنی رضاخان تفویض نمودند (نقل از ضمیمه اطلاعات که ذیلاً کلیشه میشود)

۱ - این مطلب در کتاب ایران و افغانستان تالیف Raymond Furon از انتشارات Payot ۱۹۵۱ مذکور است.

مجلس امروز

یکروز پر افتخار تاریخی

انقراض سلسله قاجاریه

امروز نیم ساعت بظهر مجلس تحت ریاست آقای تدین نایب رئیس اول تشکیل گردید. موضوع استعفای آقای میرزا حسن خان مستوفی از مقام ریاست مطرح گردید و بمناسبت اینکه استعفای ایشان عامل ماده ۱۱ نظامنامه نمیشد بقدر گردید بنوا ایشان را بلافاصله و در صورتی که استعفای خودشان را مسترد ندارند داخل مذاکره شوند. پیشنهادی که باعضای ۷۰ نفر از آقایان نمایندگان محترم رسیده بود تقدیم گردید. جزو دستور گذاشته شده و پس از مذاکره ماده واحده ذیل با اکثریت ۸۰ رای از ۸۵ نفر عده حاضر تصویب گردید.

مقام محترم مجلس مقدس شورای ملی عبداللّه آرکانه نظر اینکه عدم رضایت هائی چندی است از سلسله قاجاریه رسیده و شکایاتی که از این خانواده میشود بدرجه رسیده که مملکت را به مخاطره میکشاند نظر باین که حفظ اصول مملکت وظیفه مجلس شورای ملی است و درجه زودتر باید به بهران و لائیکیفی خاتمه داده شود امضاء کنندگان باقر دو فوریت پیشنهاد صورت نسبت بماده واحده ذیل تصمیم اتخاذ شود.

ماده واحده

مجلس شورای ملی بنام سعادت مات انقراض سلطنت قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضا خان پهلوی واگذار میکند - تعیین تکلیف حکومت قلمی موقوف نظر مجلس موسسان است که از تغییر مواد ۲۶ و ۳۸ و ۴۰ مدم قانون اساسی تکمیل میشود.

برای اینکه هرچه بیشتر اسنادی که روشنگر موضوع باشد در دسترس
مطالعه کنندگان عزیز قرار گیرد، شرحی که در مجله آینه، جلد هفتم
چاپ شده عیناً نقل می‌گردد. این یادداشت‌ها از تقریرات سیدضیاء و
کتاب سیاه او گفته‌های آقای جمال زاده است و نیز شرح دیگری درباره
قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای ۱۲۹۹ در یادداشت‌های مستشارالدوله عیناً
درج می‌گردد.

دیدارها و یادگارها

سید محمدعلی جمالزاده

تقریرات سیدضیاء و "کتاب سیاه" او

قسمت دوم

در همان اوقاتی که آقای سیدضیاء الدین طباطبائی هنوز در سوئیس
بودند و هنوز به فلسطین و از آنجا به ایران نرفته بودند شبی گسه از
تبریز (شهر کوچکی در کنار دریاچه لمان ونود کیلومتری از ژنو که
در آنجا منزل داشتند) به ژنو آمده بمنزل ما تشریف فرما شده مرا
مسرور و مفتخر فرموده بودند، او را قیروا بمن نشان دادند و گفتند
تصمیم گرفتیم که خاطرات خودم درباره "کودتا" و وقایعی که پس از
کودتا رخ داد بنویسم و چون هموطنانمان دولت‌مرا در ایران "دولت
سیاه" خوانده‌اند خیال دارم به این کتاب عنوان "کتاب سیاه" بدهم.
گفتند مقداری از آنرا هم تاکنون نوشته‌ام و آورده‌ام بتو نشان
بدهم. با اظهار مسرت و امتنان استعفا کردم اوزاق را بمن سپارند
تا سر فرصت مطالعه نمایم و اگر نظری داشته باشم بعداً بعرض برسانم
ولی مانند همیشه صبر و حوصله نداشت و میخواست هرچه زودتر کار انجام
یابد و قرار شد که خود ایشان در همان مجلس آنچه را نوشته و بسته روی
کاغذ آورده‌اند بخوانند و در حقیقت تقریر و "ذیکته" نمایند و من
تند و تیز بصورت یادداشت برای خودم بنویسم.

دفتر یادداشت‌م حاضر بود و دست‌بکار شدیم و اینک آنچه را در آن
شب بصورت یادداشت برداشته‌ام در اینجا از نظر خوانندگان می‌گذرانم.
چندی پس از آن سید از سوئیس بدعوت مفتی فلسطین بدانجا مسافرت نمود
و از فلسطین هم به ایران رفت و تا جایی که بر من معلوم است "کتاب
سیاه" بچاپ نرسید و هیچ نمی‌دانم آیا نسخه آن در جایی باقی مانده
است یا نه، اکنون پس از آنکه چهل و پنج سال از آن تاریخ می‌گذرد و این

سطور را بتقاضای ایرج افشار برای مجله آئینده می نویسم متوجه شدم که تاکنون خیال کرده بودم که خاطرات سید را از روی اوراقی که بخصط سید بود و آن شب برایم آورده بود در دفترچه یادداشتهایم نوشته ام ولی در طی کار بر من معلوم گردید که در اشتباه بوده ام و سید تقریر میکرده است و من یادداشت بر میداشته ام. ناچار با اطمینان خاطر میتوانم بگویم اگر معایب و نواقصی در کار باشد (مثلا در اما منی اشخاص ورشته نظامی آنها) بیشتر متوجه خود سید خواهد بود که گاهی در نقل مطالب دچار تردید میگردید. پس درباره صحت و سقم مطالب مسئولیتی بر من وارد نیست و سعی داشتم مطالب را همچنانکه شنیده ام نقل نمایم.

اکنون میرسیم به یادداشتهای دفتر یادداشتم بهمان صورتی که در آنجا قلمی گردیده است:

" دیشب دوشنبه شب ۲۰ ماه مه ۱۹۲۵ میلادی آقای آقا سید ضیاء الدین در ژنو بمنزل ما آمدند و صحبت از کودتا بعیان آمد و آنچه در ذیل آمده بنا به تقریر ایشان در همانوقت در دفترچه یادداشتهایم (یعنی همین دفترچه شماره ۲۵) تحریر یافته است.

" در سال ۱۹۲۰ که از طرف و ثوق الدوله ما مور بستن عهدنامه با دولت جدید آذربایجان (شوروی) شدم و همین کاظمی منشی مخصوص من بود و شاهزاده جلال میرزا هم بود و کاظم خان (کاظم خان سیاح) هم آتاشه مالی شرم بود. این کاظم خان را مدتی بود که میشناختم. چون چندین سال قبل با برادرش دکتر استوار و همین پرفسور حسن خان هندی قبلی در تهران خیلی خیلی نزدیک و دوست یکجهت بودیم و قرار گذاشته بودیم که بر حسب پیشنهاد میرزا حسن خان هر سه نفر با هم به ژاپن رفته در آنجا کمیته انقلاب آسیای تاسیس نمائیم و دکتر بعنوان طبیب و میرزا حسن خان بعنوان معلم و من هم بعنوان نویسنده و کارچاق کن آنها. ولی سفارت انگلیس از دولت ایران در همان اوقات تسلیم میرزا حسن خان را خواست و ما مجبور شدیم او را فرار بدهیم و خود من هم چندی بعد رفتم پاریس و درس میخواندم و یک روز صبح دیدم کسی بالگرد بدر میزنسد و معلوم شد دکتر استوار است که آمده است و گفت بهرم از من خواسته که در نظمی با او کار بکنم و لهذا با ایران بر میگردم و برای بعضی کارها به پاریس آمده ام و میدانم که در مراجعت با ایران گشته خواهم شد و از شما

استدعا دارم که دو برادر کوچک مرا که در ایستایبول در مدرسه نظامی دارم از آنها نگهداری کنید. بعدها وقتی به ایران مراجعت می‌کردم این دو برادر را در ایستایبول دیدن کردم. کوچک بودند. در برگشت به ایران و پیش آمدن جنگ کاظم و علی هر دو وارد قشون عثمانی شده بودند و در فرنت بغداد جنگ می‌کردند. کاظم خیلی شجاعت کرده بود و دوبار از خط روسها در همدان و آن طرفها گذشته برای بعضی مأموریتها به تهران رسیده بود و بخواهرش عیال دکتر منوچهرخان که دکتر خوبسی است ولی قدری دیوانه است و زنی بود خیلی موقر و سنگین که من خیلی بها و ارادت دارم گفته بود که این سیدضیاءالدین خادم روسهاست و اگر دستم می‌رسید او را می‌گشتم. در مراجعت به بغداد در موقع جنگ و زد و خوردی که انگلیسها غالب شده و ترکها تسلیم شده بودند خبرها و رسیده بود که برادرش علی گلوله خورده و گشته شده است. لهذا با افرادش جلو رفته بود و اسیر شده و انگلیسها او را به هندوستان برده بودند و من در تهران با وثوق الدوله صحبت کردم و کاظم را به تهران آوردند و مشکل بود که برای او کاری پیدا کرد تا آخر الامر من برای او در ژاندارمری کاری پیدا کردم و همینکه صحبت ما موریت به قفقاز بخیان آمد او را بعنوان آتاشه میلپتر با خود بردم. قفقازها بما اهمیت میدادند و میگفتند شما در واقع دست نشانده و کلنی انگلیسها هستید و در این صورت چه عهدنامه‌ای میخواهید با ما ببندید. می‌دانید که در آن تاریخ انگلیسها قفقاز را گرفته بودند و فرمانده کل (گویا بعنوان "کمیسار") در تفلیس بود و لهذا ما بنای خراجرا گذاشتیم و برای جلب توجه مردم میهمانیهای مجلل میدادیم. حقوق من ماهی هزار تومان و حقوق کاظم خان و مسعودخان ماهی صد تومان بود ولی "اندامپته" و غیره هم می‌گرفتند و "فون سکره" (امتیاز مخفی) هم داشتیم و کم کم اغلب بزرگان و اعیان شهر سر سفره ما حاضر میشدند و مثلا موقع عید نوروز به وثوق الدوله تلگراف کردم و صد صندوق مرکبات و صد جعبه گز خواستم و رسید. ولی کارگران زیاد ایرانی که در قفقاز کار میکردند مثلا هشت یا دوازده هزار نفر از رعایا زنجان از دست ... افشار فراری شده و به قفقاز آمده بودند و میگفتند که شما از طرف خانها آمده‌اید و ظالم هستید. من میان آنها میرفتم و میگفتم من هم مثل شما کارکن و روزنامه نویسم، گور پدر هرچه خان است. بالاخره چون دیدم کار پیشرفت نمیکند به توکس انگلیسی که از ایران با او آشنا

بودم و آنوقت در تفریس بود و خیلی ایران را دوست میداشت نوشتم (با تلگراف کردم) که خوب بود تغییر ما موریت گرفته به بادکوبه می آمدید و او هم آمد و چون خیلی با هم رفیق بودیم و سابقه داشتیم کم کم مردم دیدند و براعتبار ما افزوده میشد و یک روز هیفتی از صاحب منصبان انگلیسی از باطوم وارد شدند. ما مور بودند برای تنظیم قشون ایران و با ایران میرفتند. از جمله اسفارت بود که سپس ما مور دیویزیون قزاق های ایران شد. دیدم کاظم چشمش به یکی از صاحب منصبها که افتاد گفت این همان کسی است که مرا در بغداد اسیر کرد و معلوم شد که همینطور هم هست. بهر جهت آنوقت هرگاه کاظم خیلی عصبانی میشد و از اوضاع ایران شکایت میکرد من میگفتم تو بمن پانصد نفر آدم مسلح بده تا من همه این اوضاع را عوض کنم. خلاصه پس از مراجعت به تهران کاظم و مسعود و زمان خان ما مور قزوین شدند و با اسفارت برای تنظیم امور چهار هزار نفر قزاقی که آنجا بی تکلیف مانده بودند (از جمله سران این قزاقها یکی همین رضا خان بود که آنوقت ها میرپنج بود و در جنگهای با بالشویکها در گیلانات دو برادر زنش کشته شده بودند و خودش شش ماه در قزوین با سایر قزاقها اجازه نداشتند به تهران بیایند و کمانشان را ببینند و خیلی با آنها سخت گذشته بود) و از صد هزار تومانی که انگلیسها (گویا بانک شاهنشاهی) به سپهدار رشتی (سردار منصور) که رئیس الوزرا بود میدادند برای قزاقها چیزی فرستاده نمیشد و اسفارت مجبور شده بود بهزار حقه بازی از ارسوهای کهنه قشون جنوب برای قزاقها کفش تهیه کند. زمان خان هم صندوقدار و هم محاسب بود اسفارت در تهران با من صحبت کرد و من با سپهدار که مثل همه مرا خایه چپ نرمان سفیر انگلیس که آدم بسیار نجیب و خوبی بود میدانست صحبت کردم و بنا شد سی هزار تومان به قزاقها بدهند، ولی وقتی پول بدست سردار همایون رئیس دیویزیون قزاق که در تهران بود افتاد بیست و پنج هزار تومان آنرا برداشت و فقط پنج هزار تومان به قزوین فرستاد اسفارت وقتی دید که من نفوذی دارم بیشتر بمن مراجعه میکرد.

اسفارت انگلیسی که مترجم اول سفارت انگلیس بود آدم بسیار ایران دوست و با من در تهران رفیق بود. یک شب کاظم که با مسعود اغلب شبها از قزوین به تهران می آمدند و با هم بودیم و باز بر میگشتند بمن گفت آیا پادگان هست که میگویید با پانصد نفر اوضاع را بهم میزنید